

رسالهٔ سیاسی

در

تحلیل علل سقوط دولت صفویه
و راه حل بازگشت آن به قدرت

قطب‌الدین محمد نیریزی شیرازی

(متوفای ۱۱۷۳ قمری)

به‌اهتمام: رسول جعفریان



نام کتاب : رساله سیاسی
نام مؤلف : قطب‌الدین محمد نیریزی شیرازی
به اهتمام : رسول جعفریان
ناشر : کتابخانه عمومی حضرت آية الله العظمى مرعشى نجفى (ره)
تاریخ نشر : تابستان ۱۳۷۱
تیراژ : ۱۰۰۰
حروفچینی : کامپیوتایپ - قم

فهرست مطالب

۷	مقدمات.....
۷	۱ - رساله سیاسی و مؤلف آن.....
۹	قطب‌الدین نیریزی.....
۱۶	۲ - جایگاه رساله در متون سیاسی.....
۲۱	۳ - مروری بر رساله و تحلیل آن.....
۳۱	۴ - دیدگاه‌های سیاسی قطب‌الدین در فصل الخطاب.....
۴۳	متن عربی رساله سیاسی.....
۴۵	المقدمة.....
۴۷	اما الاسباب و العلامات.....
۵۱	المعالجات.....
۶۷	متن فارسی رساله سیاسی.....
۶۹	مقدمه.....
۷۱	دلایل خرابی و نشانه‌های آن.....
۷۶	درمان و معالجه.....

مقدمات:

۱- رساله سیاسی و مؤلف آن

آنچه که در این کتاب در صدد ارائه‌اش هستیم یک رساله سیاسی است که متأسفانه فاقد نام بوده و ما نیز جز یک نسخه از آن - که مجموعه ۲۲۶۴ کتابخانه مسجد اعظم است - بدست نیاوردیم. این رساله نه تنها فاقد نام است بلکه مؤلف، نام خود را نیز در ضمن آن نیاورده است. اولین باری که با آن برخورد کردم احساس کردم که جز به احتمال نمی‌توان در باره مؤلف آن سخن گفت؛ اما اکنون کاملاً مطمئن هستم که مؤلف آن قطب‌الدین سید محمد نیری شیروازی متوفای ۱۱۷۳ هجری قمری از اقطاب سلسله ذهبیه و از علمای بنام قرن دوازدهم هجری است. احتمال نخست بدان دلیل بود که این رساله در مجموعه‌ای قرار داشت که، آنچه جز رساله در آن بود؛ از آن همین قطب‌الدین بود. به علاوه در این

مجموعه، رساله ناتمامی وجود داشت که تعبیرات بکار رفته در آن دقیقاً در رساله سیاسی مورد نظر نیز بکار رفته بود. این احتمالات باعث شد تا کاوش از دیگر آثار مؤلف بکنیم. در این جستجو به کتاب فصل الخطاب وی که به شماره ۷۲۶۹ در کتابخانه آیه الله مرعشی بود برخوردیم. این کتاب که عمدتاً نظم و همراه با احادیثی از امامان معصوم علیه السلام است؛ از آثار پرارزش اهل عرفان در دوره متأخر صفوی به شمار می‌رود. مؤلف آن ضمن دفاع از عرفان، به فلسفه و منطق از یکسو و به فقیهان از سوی دیگر شدیداً تاخته است. در این کتاب به قسمتهایی برخورد کردیم که مضامین آنها شباهت زیادی به رساله سیاسی داشته و بانگاهی به آنها کوچکترین تردیدی در این که رساله سیاسی، از آن قطب‌الدین است، وجود نخواهد داشت.

ما جدای از اینکه برخی از اشعار را در پاورقی رساله، به تناسب شباهت با متن، آورده‌ایم؛ در ادامه تحلیلی که بر رساله سیاسی داریم، قسمتهایی از اشعار فصل الخطاب را نیز آوردیم. این اشعار محتوی دو نکته است یکی - که مهمترین این دو نکته است - اشارات تاریخی مؤلف به شدت درگیرهای صوفیان و فقیهان در قرن دوازدهم هجری دارد و نکته دوم دیدگاههای سیاسی مؤلف که کمابیش و به شکل فنی تری در رساله سیاسی آمده است.

وی در فصل الخطاب با اشاره به تلاشهای خود در اصلاح اوضاع، به نوشتن رساله‌هایی در این باره اشاره کرده که طبعاً یکی از آنها باید همین رساله سیاسی باشد:

فَأَنشَأْتُ أَنْوَاعَ الرِّسَالِ رِيْمَا تَنْبَهُ اصْحَابَ الْعُقُولِ الرِّزِينَةَ
وَإِرَاقَ مَسُودَاتِهَا بَعْدَ عِنْدِنَا فَلَمْ أَرِ قَلْبَا قَابِلَا لِلتَّصِيحَةِ^۱

بنابراین تردیدی در اینکه رساله سیاسی از آن قطب‌الدین است
باقی نمی‌ماند.

قطب‌الدین سیدمحمد نیریزی شیرازی (م ۱۱۷۳ هـ)

قطب‌الدین یکی از عالمان عارف و صوفی عصر متأخر صفوی است که تا سال ۱۱۷۳ قمری در قید حیات بوده‌است. آنچه از شرح حال وی بدست می‌آید اینکه وی از عالمان عارف مسلک و از اقطاب طریقه ذهبیه^۲ بوده و اساتید و شاگردانش از افراد بنام در عالم عرفان و بعضاً تصوف بوده‌اند. نایب‌الصدر به نقل از کتاب شرایط الطریقه آورده‌است که وی «پس از پی سپر کردن اغلب بلاد ایران و توقف در ایران، خاصه نجف اشرف، جمعی کثیر از آن حضرت فیض و بهره‌ور آمده در آن ارض قدس فتوحات مکیه درس میفرموده... و جناب رضوان جایگاه آقا سید

۱. فصل الخطاب نسخه شماره ۷۲۶۹ کتابخانه آیة‌الله مرعشی ص ۹۶.

۲. ذهبیه فرقه‌ای از صوفیان کبرویه‌اند و پیروان میرشهاب‌الدین سیدعبدالله برزش‌آبادی مشهدی که وی مرید خواجه اسحاق ختلانی بوده‌است. مروج این طریقت شیخ نجیب‌الدین رضا تبریزی بود. آنها را ذهبیه مرتضویه نیز می‌گویند و مخالفانشان آنها را ذهبیه اغتشاشیه می‌خوانند. این فرقه به علت اخلاص در تشیع و کمک به ولایت ائمه اثنی عشر در دوره صفویه، نخست در خراسان و سرانجام در فارس موفق به گسترش طریقه خود در بین طبقات عامه و اهل جزف و صنایع شدند. رک: فرهنگ فرق اسلامی ص ۱۹۸ (مشهد، آستان قدس) دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۲۶۴ و ۲۶۵ (تهران، امیرکبیر).

مهدی طباطبائی بحر العلوم و مولی محراب گیلانی و آقا شیخ جعفر مجتهد نجفی از فیض تدریس و تذکیر و طریقت آن جناب فیض یاب شده.^۱ پس از آن به شیراز آمده و در آنجا آقا محمد هاشم شیرازی را تربیت کرده است. بعدها به جزیره خارک رفته در کوه مقبره محمد بن حنفیه به اعتکاف نشست است. چندی نیز شیخ احمد احسائی نزد وی به تلمذ اشتغال داشته است!^۲

اساتید وی آنچنان که خود در فصل الخطاب آورده، همه اهل عرفان بوده اند جمعی از آنها عبارتند از؛ محمد دارابی؛ مولی محمد علی سکاکی شیرازی که در اوائل حمله افغان در سال ۱۱۳۵ به شهادت رسیده است. مولی محمد صادق اردستانی که هفت سال را قطب الدین، در اصفهان، در خدمت وی بوده، آقا خلیل که در اصفهان مصاحبت او را داشته، میر ابراهیم فروینی و میر محمد تقی خراسانی.^۳

مهمترین استاد وی در طریقت شیخ علی نقی اصطهباناتی (مدفون در اصفهان بسال ۱۱۳۹) بوده است که در باره اش گفته:

ملیک ملوک الفقر شیخی و مرشدی	و مستندی فی الحکمة الموهیة
علی نقی کامل بصفاته	و اخلاقه القدسیة المسکنة
... وکان فریداً فی دراویش عصره	ولم ارفیهم مثله فی الجلاله
... واهل صفاهان ابتلوا فی زمانه	بعزتهم فی النشأة الدنیویة

۱. طرایق الحقایق ۳ ص ۲۱۷ (تهران، کتابخانه سنائی).

۲. رک: همان.

۳. فصل الخطاب نسخه ۷۲۶۹ کتابخانه آیه الله مرعشی ص ۸۸ - ۸۹.

وقد جهلوا مقداره و تكبروا
وسموا كبارالمتقين بزهدهم
اهانوا كبارالعارفين تزهدوا
وقد قربت في عصره فتنة جرت
ولكنني قد كنت اخدمه لدى

على اولياءالله في كل بلدة
بصوفية لابامتيازالبصيرة
بالسنة مشنومة في الحماقة
على كل ايران بكل بلية
شبابي على اخلاص صدق الارادة^۱

از آنجا که قطب‌الدین شاگرد چنین عرفای مشهوری بوده طبعاً
خود نیز پس از آن به عنوان قطب‌الدین و قطب‌الاقطاب شناخته شده و از
بزرگان طریقه ذهبیه. وی در شعری در کتاب فصل الخطاب می‌گوید:

ولكن في ايران سلسلة وهم
وهم خلص الاشيع فاشتهروا اذاً
وانى بحمدالله خادم هذه
الطريقة من انوارى الحكمة^۲

قدانتسبوا بالحضرة الرضوية
لدى حزب اهل الحق بالذهبية

در عین حال از اینکه صوفی خوانده شود اظهار بی‌زاری می‌کند:

سعت لثاماً كاذبين قد افتروا
قداتهموني بالتصوف وافتروا

على بلاعلم بمحض الحماقة
على وآذوني بغيرالمحجة^۳

قطب‌الدین بیشتر اهل شعر بوده و مؤلفات وی نیز اغلب اشعاری
است به صورت قصیده‌های بلند که حاوی مطالب علمی و فکری مورد
نظر وی بوده است.

از جمله آثار وی آنچنان که نایب‌الصدر بر شمرده عبارتند از:

۱. فصل الخطاب ص ۸۸.
۲. فصل الخطاب ص ۸۷.
۳. فصل الخطاب ص ۱۰۱.

رساله فصل الخطاب، شمس الحکمة، کنز الحکمة، انوار الولاية، انوار الهدایة، قصیده عشقیه، مثنوی موسوم به انوار الولاية مثنوی موسوم به منهج التحریر و رساله افاضه روحیه.^۱ علامه آقا بزرگ در طبقات اعلام الشیعه قرن دوازدهم از فصل الخطاب یاد کرده و نیز از قصیده الابداعیه و انوار الولاية فی اثبات افضلیة امیر المؤمنین (ع) نام برده است. در الذریعه نیز از «ارجوزه الصرف» «ارجوزه النحو» و «ارجوزه الفقه» او یاد کرده.^۲ بیشتر این عناوین مربوط به مجموعه‌های شعری قطب‌الدین می‌باشد.

فرزند قطب‌الدین با نام ام سلمه، فصل الخطاب منظوم عربی را به نثر فارسی درآورده و در ضمن تهذیب و تلخیص کرده است او در جایی از کتاب به آثار پدرش که قریب چهارده کتاب نگاشته اشاره کرده است.^۳

در مجموعه‌ای که ما ملاحظه کرده و رساله سیاسی مورد نظر در آن قرار داشت، مجموعه شعری با عنوان «مصباح الولاية» وجود دارد که در جای از آن با عنوان مشکوة الولاية یاد کرده است. گویا وی اسامی مختلفی را برای کتابها و رسائل خود برمی‌گزیده و در نامگذاری تذبذب داشته است. شرح حال مختصری از وی، با یاد از مؤلفات و برخی از

۱. طرایق الحقایق ج ۳ ص ۲۱۸.

۲. الذریعه ج ۹ ص ۸۸۴.

۳. رک: جامع الکیات فی الحکمة و العرفان نسخه شماره ۸۵۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه برگ ۷۹، ۳، ۲.

اشعارش را رکن‌زاده^۱ دانش‌پژوه^۲ و معلم حبیب‌آبادی^۳ آورده‌اند. شعرهای وی نوعاً ضد فلسفه و فلاسفه و دفاع از مشرب عارفانه. صوفیانه همراه با توجه به اخبار و روایات معصومین علیهم‌السلام می‌باشد. جستجو در آثار وی نشان می‌دهد که رگ غلو نیز در آنها رسوخ کرده است.

آنچه جالب است اینکه شخصیت عرفانی وی موجب نشده تا از مسائل سیاسی عصر خویش غافل بماند. وی در دوره بسیار سختی زندگی کرده، زمانی که ایران مورد حمله افغانه واقع شده و علاوه بر ویرانی و خرابی بسیار، حکومت شیعه ساقط شده و عقاید جاری مردم مورد بی‌حرمتی و اهانت قرار گرفته است. این حوادث موجب شده تا وی کمابیش در اشعار خود اشاراتی در باب وضعیت ناهنجار حاکم بر جامعه که از آن با «فتنه عمیاء» یاد کرده، بنماید.

در آغاز رساله ناتمامی که در همان مجموعه ۲۲۶۴ مسجد اعظم آمده، و متأسفانه برای آن نامی انتخاب نکرده نکاتی درباره زندگی وجود دارد. وی نوشته است که این رساله را جهت مولانا محمد شفیع [!] که وی را شیخ‌الاسلام والمسلمین نامیده نگاشته است. در آنجا از مولانا خواسته تا همین‌طور که وی از او یاد کرده او نیز پاداش او را بدهد و بلافاصله تذکر داده که مقصودش از پاداش، «مطالب دنیوی» نیست بلکه

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ج ۴ ص ۲۱۵-۲۱۸.

۲. فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه ج ۳ ص ۴۰۴-۴۰۳.

۳. مکارم الاتراح ج ۱ ص ۱۰۲ (اصفهان، انجمن کتابخانه‌های اصفهان).

«مقامات عظیمه معنویه» است. وی از فقر و فلاکت خویش نیز یاد کرده که «الحمد لله الذی اوطننی قعر داری و قدّر بالفقر والقناعة مداری». اشعاری که وی در این رساله کوتاه ناتمام و فاقد نام آورده حکایت از منش اخلاقی، روحیه و بینش عرفانی - سیاسی وی دارد. وی در جایی می‌گوید:

و عزیمتی استصلاح بلادنا	و نظام دولة دیننا الیضاء
کی یحفظ الله الجلیل بفضلہ	ناموس ملتنا عن الاعداء
لیکون فی حصن الولاية ملکنا	من بعد تلك الفتنة العمیاء
احمی نوامیس الممالک انها	امصار شیعة سادة العظماء
... هذا مرامی عند بسط مقالتی	ولقد فطمت النفس من اهوائی

پس از آن مشرب عرفانی خود را بیان کرده است.

در انتهای رساله در اشعاری دیگر می‌گوید:

لتکون انوار الولاية بیننا	منصورة بمعارف النصاراء
کی لا نصیر ضعیفة فی ملکنا	بسوء انفسنا لدى الاطفاء
و تفتی فی قلوب العباد قویة	من بعد تلك الفتنة الظلماء
و تكون غالبه و ظاهرة علی	ظلمات کید نواصب الخصماء
لازال اعلام الولاية بیننا	فی الملك عالیة علی الاعداء

آنچه که از این رساله و نیز رساله سیاسی مورد نظر ما بدست می‌آید علاقه شدید قطب‌الدین به نهج البلاغه است که محتملاً همین امر او را تا حدود زیادی به پرداختن به سیاست واداشته و مسبب اصلی وی در نگارش رساله سیاسی مزبور بوده است.

از برخی از اشعار وی در فصل الخطاب چنین برمی‌آید که بدنبال

فشاری که بر ضد عارفان و صوفیان در بلاد ایران مطرح شده در سالهای آخرین عمر، ایران را به سمت نجف ترک کرده و یا به تعبیر خود از آن گریخته است. وی در فصل الخطاب می‌گوید:

هنالك من ایران قد صیرت هاربا ولذت الی قبر الکبار الائمة^۱
و در جای دیگری از همان کتاب می‌گوید:

الا ایها الخلان لا تستوحشوا لقله اهل الحق فی کل بلدة

قدمت الیهم من بلاد بعیده فررت الی دارالسلام المنیعة

بمشهد جدی عند شیعتہ الاولی توقعت منهم حق نورالمودة^۲

ظاهراً یکی از فرزندان یا مریدان وی در آغاز مجموعه‌ای که رساله مورد نظر در آن قرار داده درباره وی و مدفنش که همان نجف است چنین سروده.

مقتدای اهل عرفان قطب دین آنکه در ارض نجف باشد دفین.^۳

وفات وی به نوشته مرحوم معلم، ۱۸ شعبان سال ۱۱۷۳ هجری بوده است.^۴

۱. فصل الخطاب ص ۹۶.

۲. فصل الخطاب ص ۱۰۲.

۳. برگ اول مجموعه خطی ۲۲۶۴ کتابخانه مسجد اعظم.

۴. مکارم الانار ج ۱ ص ۱۰۲.

۲ - جایگاه رساله در متون سیاسی

مسأله سقوط سلسله صفویه، مسأله‌ای بس مهم و قابل تأمل است، سلسله‌ای پس از آنکه بیش از دویست و بیست سال با اقتدار حکومت کرد، در جریان یک حمله، آن هم به دست کسانی که پیش از آن به عنوان یکی از دهها قومی که تحت سلطه آن بودند، سقوط کرد و یک امپراطوری وسیع که ظاهراً بیشترین اجزاء لازم برای حفظ بقای خود را از لحاظ سیاسی، نظامی فرهنگی، داشت از هم پاشید. تجربه سقوط آن به همان اندازه اهمیت دارد که اصل تشکیل آن؛ و این هر دو به عنوان امری بس مهم در تاریخ ایران شناخته شده‌اند.

تا بحال قضاوت‌های متعددی درباره علل سقوط صفویه صورت گرفته؛ و در این ارتباط بیشترین و قدیمی‌ترین مطالب و نیز تا دوره اخیر

از آن خارجیان مقیم ایران و مستشرقان معاصر بوده است.^۱ در میان خودی‌ها در این باره بسیار کم سخن گفته شده و بررسی علمی خاصی نیز تا کنون - تا آنجا که ما اطلاع داریم - دیده نشده است. اصولاً باید گفت نپرداختن به تحلیل حوادث جاری در گذشته، بدلائیل مختلف امری شناخته شده در تاریخ کشور ما بوده و این خود سبب عدم تجربه‌اندوزی و طبعا عدم آمادگی برای پیشگیری از حوادث مشابه بوده است.

به طور کلی باید گفت که اساساً نگرارش در زمینه‌های سیاسی، آن چنان که جنبه عینی و واقعی داشته و به تحلیل و تملیل رخدادها پردازد، در میان اندیشمندان مسلمان به عنوان یک سنت جاری مرسوم نبوده است. تنها می‌توان در میان آثار علمی که در سطح‌های مختلف نگاشته شده اشاراتی در باب خرابی اوضاع زمانه و بعضاً اشاره به علل و نتایج و یا پیشگیری آنها مطالبی را یافت. گاه نیز کلمات قصاری درباره علل سقوط بنی‌امیه یا بنی‌عباس در کتابهای کشکولی و ادبی آمده است. اما یافتن آثار علمی مستقل و تک‌نگارانه در تحلیل اوضاع اجتماعی و سیاسی، به صورت یک جریان علمی در میان ما شناخته شده نیست. در برابر، همانگونه که اشاره شد، آثار فقهی، فلسفی و حتی عرفانی^۲ و نیز در

۱. به عنوان نمونه نگاه کنید به: علا سقوط شاه سلطان حسین صفوی، دوسرسو، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران، کتاب‌سرا، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، جونس هنری، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران، یزدان، انقضای سلسله صفویه و ایام استیلا افغان، لکه‌هارت، ترجمه: مصطفی قلی‌عماد، تهران، مروارید. و رک خلافت کردی‌کی چاپ شده در: تاریخ نظم‌نصری ج ۲ ص ۱۰۳۵ با عنوان تبصره در انقراض دولت صفویه. همین متن با عنوان بصیرت‌نامه در مجله بردسپه‌ای تاریخی سال هشتم شماره ۴، ۵ چاپ شده است.

۲. به عنوان مثال بنگرید به آنچه علاءالدوله سمنانی درباره آثار وحشت‌بار حملات ←

مقدمات و مؤخرات کتابها، اشاراتی در این باب دارد که همانها نیز تاکنون مورد یک بررسی علمی دقیق قرار نگرفته است.

این مطلب در ارتباط با پژوهشهای سیاسی عینی است، اما درباره کلیات، کتابهای فراوانی در زمینه سیاست مُدُن نگاشته شده که خصلت آنها کلی گوئی و پرداختن به صفات و خصال شاه و حکومت و رعایت عدالت و یا تدبیر ملک و لشکر و انتخاب وزیر و از این قبیل امور است. البته، در میان همین آثار نیز که شاید شاخص آنها سیاستنامه خواجه نظام‌الملک است، مسائل عینی مطرح شده اما همه آنها از این زاویه در یک سطح نبوده و اغلب و در نهایت، به ارائه چند نمونه شاهد جزئی اکتفا کرده‌اند. این آثار بیشتر از لحاظ فلسفه و علم سیاست ارزش دارد و در حد بیان یک کمال مطلوب سیاسی - مذهبی رهنمودها و دیدگاههای کاملاً ارزشمندی را عرضه می‌کند.

رساله‌ای که ما در این جا ارائه کرده‌ایم، و از آن با عنوان رساله سیاسی یاد می‌کنیم یک استثناء محسوب می‌شود هر چند احتمال می‌دهیم که مشابه نیز داشته باشد. این رساله با وجود حجم اندک، دقیقاً خصلت یک رساله سیاسی را دارد که انگیزه نگارش آن منحصرراً ارزیابی یک وضعیت مشخص اجتماعی است.

نویسنده کاملاً بر این نکته واقف بوده که باید در محدوده این رخداد سخن بگوید و چگونگی پیدائی آن را تحلیل کرده و مشکل و درد

را بخوبی بنمایاند. پس از تبیین درد، به درمان و معالجات آن پردازد و راه نجات از مهلکه را نشان دهد.

مطمئناً آنچه برای ما اهمیت دارد درستی تحلیل وی بطور کامل نیست بلکه شیوه و برخورد وی بسیار با اهمیت است وی در این رساله از آغاز تا انتها همین راه را پیموده و خارج از مطلب اصلی، به امر دیگری نپرداخته است.

ویژگی مهم این رساله آنست که علاوه بر جنبه عینی آن - که بیشتر از ویژگیهای نوشته‌های سیاسی معاصر است - می‌کوشد تا تحولات مورد نظر را کاملاً دینی و بر اساس آیات و اخبار تحلیل کند. نویسنده، نشان می‌دهد که در عین آنکه کاملاً دینی می‌اندیشد، بر خلاف برخی تصورات رایج، به علل مادی قضیه توجه داشته و از توانائی و اراده ترکیبی از یک تحلیل عینی و ذهنی برخوردار است. او اساساً با جبر میانه‌ای ندارد و تمامی نصوصی را که به آنها استناد می‌کند، نصوصی است که دلیل تغییرات اجتماعی را برخاسته از متن خواست جامعه و انسانها می‌داند.

این نکته با توجه به آنکه نویسنده از عرفاست عجیب‌تر بنظر می‌آید. او در این رساله نشان می‌دهد که به هیچ روی تسلیم اوضاع نشده و آنها را قابل برگشت می‌داند. این امر طبیعی است که اگر او سخن از «علل» یعنی دردها و از «معالجه» یعنی درمان به میان آورد لزوماً صاحب یک بینش اختیارگونه است که اوضاع را تحت کنترل انسان تلقی می‌کند.

آنچه که بیش از همه در این رساله مورد استفاده قرار گرفته آیات

قرآنی و کلمات امیرمؤمنان علیه السلام از نهج البلاغه است. بهره‌مندی مؤلف از نهج البلاغه آن مقدار زیاد است که توان گفت این کتاب نقش عظیمی در تکوین اندیشه او داشته است. نفس آشنائی با نهج البلاغه در سیاسی کردن فرد آشنا با آن، کاملاً روشن است، چرا که امام خود این کلمات را در ضمن درگیر بودن با تحولات مختلف مطرح کرده است. در کنار آیات قرآنی و نهج البلاغه از سخنان سایر ائمه معصومین (ع) نیز استفاده شده است. مؤلف ضمن شعری خطاب به مخالفان خود - عالمان ضد صوفی - گفته است.

كان لم يروا نهج البلاغة مطلقا و ما شاهدوا انواره بالبصرة^۱

تذکر

دادن این تذکر در اینجا نباید بی‌ثمر باشد که محتوای رساله، زاویه دید یک عالم شیعی اما عارف صوفی است آن هم در زمانی نگاشته شده که درگیری میان آنان و فقیهان در اوج بوده است. در این صورت نباید برخوردهای تند وی با علما که گاه با تعبیرهای نا هنجار همراه است چندان محل تأمل باشد. برای توضیحات بیشتر به آنچه که در اواخر بحث دیدگاه‌های سیاسی مؤلف در فصل الخطاب آورده‌ایم مراجعه کنید.

۳- مروری بر رساله و تحلیل آن

وی در آغاز رساله بر این امر تکیه و تاکید کرده که خطابش به همه عالمان و وظیفه‌اش بیان حق است، حقی که تلخ و مرارات بار می‌باشد. وی در همان آغاز اشاره به اوضاع درهم ریخته زمان خود دارد، زمانی که «فتنه‌ای کور» بر آن حاکم شده و «بلائی سخت بر آن نازل شده»، «نعمت تغیر» کرده و خونریزی در آن فراوان است. فرزندان شیعه به اسارت گرفته شده‌اند و زنانشان به کنیزی رفته‌اند. چنین وضع خرابی جز با آیات الهی و کلام معصومین قابل اصلاح نیست. باید با استمداد از آنها چاره جوئی این وضع مختل را کرده و دلایل اعتلال و بیماری آن را بدست آورد.

رساله از یک جهت مشتمل بر بیان آیات قرآنی و احادیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. و از جهت دیگر مشتمل بر نکاتی که مربوط به موضع سیاسی مؤلف در آن شرائط و راه‌حلهائی است که به نظر

وی رسیده است. در قسمت نخست، وی با گزینش بسیار جالبی از آیات و روایات، تحلیلی از علل خرابی موجود ارائه داده که از نقطه نظر اجتماعی و دینی حائز اهمیت است.

در آغاز فصلی را با عنوان «الاسباب والعلامات» آغاز کرده که طی آن دلایل اختلال وضع امت را در پرتو آیات، گفتارهای امام علی (ع) و دیگر ائمه معصومین (ع) آورده است. در میان این کلمات «شکستن پیمان با خدا و رسول» سبب «تسلط دشمن» دانسته شده و «امر به معروف و نهی از منکر نکردن» عاملی دیگر برای همین وضع.

در ضمن حدیثی دیگر خداوند به شعیب خبر داده که علاوه بر «اشرار»، «اخیار» را نیز بدلیل «مداهنه با اهل معاصی» عذاب می‌کند و آن نیز سبب دیگری برای اختلاف موجود در آن جامعه دانسته شده است. وی خطاب به علما می‌گوید: از آنجائی که ما امر به معروف نکرده و نهی از منکر ننموده، پیروی از اخبار اهل بیت نکرده و پیروی از هواهای نفسانی خود کردیم و حتی اکثر مردمان آیات الهی را به تمسخر گرفته و خواص مان کتاب خدا را به کناری نهادند، به این وضع مبتلا شده‌ایم.^۱

۱. مناسب است تا از زبان یک سیاح مسیحی که در جریان حمله افغانه در اصفهان بوده و دلایل سقوط صفویه را برشمرده این نکته را بيشنويم که: ديگر از جمله اسباب زوال دولت به سبب اين بود که طوايف عجم غايت اصرار در دعوی اسلام دارند و در جزوی از شعایر و فروض و سنن اهمال جايز نمی‌دانند و در اواخر ایام سلطنت صفویه برای اجرای قانون شرع در بلاد عظیمه که سبب انتظام دولتش اهتمام نمی‌کردند و گواه این سخن است که در زمان شاه عباس ماضی بنا گذاشتند و غدغن کردند که باید زرنقد از ایران بیرون نرود و به جای زیارت حج به زیارت قیور ائمه علیهم السلام و سایر مقابر بروند و هر کس آرزوی زیارت کعبه داشت می‌بایست مبلغ خطیر به پادشاه پیشکش ←

وی بر نکته مهم دیگری نیز پافشاری می‌کند و آن اینکه «ما به قومی نزدیک شدیم که پیش از این اهل رفاه بودند. ما به کمک آنان از دنیا بهره بردیم و در دسته مسرفین قرار گرفتیم». بر اساس آن روایت حضرت صادق(ع) که اگر عالمی را دوست دار دنیا دیدید او را در دینش متهمش کنید، ما نیز به نحوی متهم هستیم.

وی به روایات دیگری نیز در باره دنیا خواهی برخی از عالمان و نتایج منفی آن اشاره کرده «الفقهاء اماناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا» و بدین وسیله بر این مطلب به عنوان یکی از اسباب اختلال و اعتلال اشاره کرده است.

در نظر وی، امروزه، کار سلطان و امراء و رعیت چونان این آیه قرآنی است که «خداوند قریه‌ای را مثل می‌زند که آرامش داشته و رزق آن می‌رسید اما آنان به خدا کفر ورزیده و خداوند آنان را گرفتار گرسنگی و وحشت کرد».

فصل بعدی بحث وی، عنوان «المعاجلات» دارد. وی مجدداً از وضع خراب زمان خویش سخن می‌گوید: «دیگر جمعیتی در این قری» باقی نمانده اهل خراج، تجار، صنعتگران و حتی فقراء و مساکین نیز از بین رفته‌اند. از خانه‌ها جز صدای آه و ناله شنیده نمی‌شود. بسیاری از

→ کند و اذن حاصل نماید و ضرری بیشتر از ضرر حج نبوده است به این سبب مستطیمان و ضمفا و عجزه اسلام روز و شب دعای بد و نفرین به جان پادشاه عصر و حکام زمان خود می‌کردند. رک: تاریخ منتظم ناصری ج ۲ ص ۱۰۳۷ خاطرات کروینسکی. در این باره بنگرید: علل سقوط شاه سلطان حسین ص ۹۳.

گرسنگی و قحطی جان سپرده‌اند». وی به مترفینی که هنوز در سلامت هستند هشدار می‌دهد که آنان نیز عنقریب گرفتار همین مصیبت‌ها خواهند شد.

وی با فریاد «یا علماء دین‌الله» از آنان می‌خواهد که برای این وضع چاره‌جوئی کنند وی مسئولیت اصلی را بر عهده عالمان می‌داند و بر اساس آیه «ولا یعقلها الا العالمون» تنها اهل تعقل را اهل علم می‌خواند و مسئولیت آنچه را که گذشته و وظیفه نجات را بر عهده آنان می‌نهد. وظیفه آنان «تحکیم الی رسول‌الله» و «تسلیم لامرالله» است. آنان هستند که باید «یدعون الی الخیر» باشند و «یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر». وظیفه آنانست که وقتی بدعتی ظاهر شد علم‌شان را ظاهر کنند.

نکته بسیار اساسی از نگاه مؤلف آن است که از عالمان می‌خواهد تا از وضعیتی که در گذشته گرفتارش بودند «استغفار» کنند زمانی که در کنار «جبارانی» قرار گرفتند که همچون «معاویه» رفتار می‌کردند. وی از آنان می‌خواهد تا این فرصت را قبل از آنکه دوره «حسرت» فرا رسد غنیمت بشمارند و اندیشه‌ای نکنند. بر عالمان است تا خطبه قاصعه امیرالمؤمنین (ع) را بخوانند تا در همچون دوره‌ای تاج تفاخر و استکبار را از سر برداشته مطیع حق تعالی باشند و به کمک سفن نجات که همان ائمه معصومین (ع) هستند از این امواج پرمخاطره نجات یابند.

با این مقدمات وی در صدد بیان چاره اصلی و معالجه حقیقی این وضع بر می‌آید. مشکل اصلی، نبودن یک سلطان و شاهی است که بتواند

بر او مجتمع شوند و بر اوضاع فائق آیند.

از این رو، وی، نخست با استمداد از کلام امام علی (ع) در مقام بیان اوصاف سلطان برمی آید. «شما آگاهید که فرد بخیل نمی تواند حافظ ناموس، خون، مال و در پذیرنده امامت مسلمین باشد. جاهل، ستمگر، ترسو، مرتشی و کسی که سنت را تعطیل می کند، نیز نمی تواند کار امامت جامع را بر عهده بگیرد».

وی با نقل کلماتی دیگر؛ خود به شرح آنها پرداخته و دلایل عدم توانائی جاهل و جفاکار و تعطیل کننده سنت را برای بدست گیری حکومت بیان می کند. وی بویژه بر «اولی العزم» بودن حاکم تکیه می کند. فردی قوی که اگر چنین نباشد نفوذش در بلاد از میان رفته و دیگران طمع در مُلک او می کنند.

وی از عالمان می خواهد که سهل گیر و اهل مداهنه نبوده و چون کسانی نباشند که از مردم هراس دارند.

از آنجا که در چنان وضعی انتخاب یکی از شاهزادگان صفوی مواجه با مشکل بوده و اتفاقی در این باره وجود نداشته، وی از عالمان می خواهد تا به «قرعه» متوسل شوند.

مؤلف که خود در جملات پیشین تا حدودی طعنه های بر همین سلسله داشته و از نزدیکی علما به آنها گله مند بوده؛ اکنون چاره ای ندیده جز آنکه با قرعه یک نفر از همین خاندان برگزیده شود چون عملاً راه حل دیگری وجود نداشته و فرد دیگری نمی تواند در این شرایط شانس حکومت داشته باشد.

وی از عالمان می‌خواهد تا بر یک سلطان از همین «سلسله جلیله صفوی» اتفاق کلمه پیدا کنند. اما برای اینکه مشکلی از آن نمونه مشکلات که در باره سلاطین پیشین گفته آمد، پیش نیاید، از وی «میثاق و تعهد» بگیرند تا به «عهدنامه مالک» عمل کند.

پیش از این در جای دیگری گفته‌ایم که این عهدنامه از مهمترین تکیه‌گاههای اخلاق سیاسی برای عالمان شیعی در دوره صفویه بوده و بارها و بارها به ترجمه فارسی و شرح آن اقدام شده است.^۱ این جا نیز مؤلف ما همان را تکیه‌گاه اصلی برای اصلاح حکومت می‌داند. اما چنین «تعهدی» که از سلطان باید گرفته شود، باید در میان سه دسته باشد. یعنی سه طرف در آن مشارکت داشته باشند: ۱ - سلطان - ۲ - عالمان - ۳ - رعیت. پس از آن این عهدنامه به همه «ممالک محروسه» فرستاده شود. نفس دخالت دادن رعیت در چنین «تعهدی» خود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

اهمیت فرستادن چنین عهدنامه‌ای - که وظیفه سلطان را اقامه عدل بر اساس همان عهدنامه مالک می‌داند - به ممالک محروسه، آنست که «خرابی مملکت نه بخاطر غلبه دشمنان است بلکه اولاً غفلت سلطان، و ارتشاء امراء است. حتی اگر دشمن هلاک شود علت اولیه باقی است.» وی سخنی نیز از امیرالمؤمنین (ع) در مذمت شدید کسانی می‌آورد که با او به دروئی برخورد کرده و به وظایف‌شان عمل نکرده‌اند.

۱. رک: دین و سیاست در دوره صفوی ص ۲۱۷ - ۲۱۸ (قم، انصاریان).

وی مجدداً فریاد بر می‌آورد که «یا علماء امة سید المرسلین» اگر شما از آن دسته‌ای نیستید که امیرمؤمنان(ع) توصیف کرده لاقبل برای حفظ حیات، حفظ پسران و دختران و زنان، به نحوی عمل کنید تا از خونریزی جلوگیری شود. در این حالت حتی از صلح نیز می‌توان سخن گفت صلحی که حیات مسلمانان را تضمین کند و مردم را از قحط و غلاء نجات دهد.

وی به صلح امام مجتبی(ع) با معاویه استناد می‌کند. صلحی که مهمترین دلیلش در لسان امام حسن(ع) حفظ جان مسلمانان و جلوگیری از خونریزی بی‌حاصل بوده است. وی جملاتی از امام را که اشاره بدین مطلب دارد نقل می‌کند.

وی بیش از هر چیز، در این قسمت، بر «اتفاق کلمه علماء» اشاره دارد، اگر شما «اعتصام بحبل الله» داشتید، و در «کلمه» خود متفق بودید، مطمئن بودید که حتی یک نفر از مردم، امیران و عمال بلاد از شما تخلف نمی‌کردند. چرا که آنان خوف از عذاب الهی و انقراض خود می‌داشتند. چنین امری حکومت غیر مرئی نسبتاً کامل عالمان را بر جامعه این دوره نشان می‌دهد جز آنکه نبودن اتفاق کلمه مهمترین مانع بر سر راه چنین حکومتی است.

مؤلف در اینجا به روایتی از کتاب الخرائج راوندی استناد می‌کند - و البته قید می‌کند که اگر درست باشد - در این روایت از قول امام علی(ع) آمده است که مردم اصفهان پنج خصلت را ندارند: سخاوت، شجاعت، امانت، غیرت، و دوستی اهل بیت(ع).

می‌دانیم که در قرن اول تا چهارم بدلیل نفوذ تبلیغات امویان و بعداً عباسیان و نیز رسوخ عالمان بدطینت در اصفهان، مذهب ناصبی بر این مردم غالب بود، گرچه شیعیانی نیز در آن زندگی می‌کرده‌اند. در هر حال مؤلف ما، خطاب به مردم اصفهان می‌گوید: کجاست سخاوت و مواساة میان ما مردم؛ در حالی که فقراء و مساکین از گرسنگی در حال تلف شدن هستند.

کجاست شجاعت و کجاست غیرت در حالی که از اطراف و اکناف بلاد زنان به اسارت در می‌آیند، ناموس مردم از میان می‌رود و ما مانند قاعدین برجای خود نشسته‌ایم. اگر این تشیع و ایمان است که وای بر حال شما «قُلْ يٰٓاٰمَنِيْنَ اِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ».

وی بخشی از عهد اشتر را که در رسیدگی به وضع فقراء و محرومین است آورده و آیاتی را نیز که در ارتباط با عذاب قوم ثمود است ذکر کرده «در حالی که یک نفر شتر را ذبح کرده همه گرفتار عذاب شدند.» آنگاه چنین نتیجه گرفته است که کسی که به چنین سلطانی که لابد اشاره به شاه افغانی رضایت دهد گو اینکه به تخریب ممالک مسلمین، ریختن خون آنها، اسیر کردن فرزندان و زنان آنان رضایت داده است.

آنگاه وی خطاب به جمع عالمان می‌گوید: آیا ما از جمله حکمای الهی و اطبای روحانی و علمای ربانی نیستیم که خداوند از ما خواسته است «کونوا ربانین بما کنتم تُعَلِّمون الکتاب» و خداوند از ما نخواسته که اگر در زمین قدرشان دهیم «اقاموا الصلاة واتوا الزکاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر». و بدین وسیله خواسته تا آنان را تحریض بر انجام

وظایفشان در این دوره خطیر بکند.

وی مرتب سخنانی از امام علی (ع) در این باره نقل می‌کند. آنگاه خطاب به عالمان می‌گوید: اگر شما خود را در این اوضاع مستضعف می‌شمردید به هراسید از اینکه بنا به فرموده خدا «روز قیامت در جهنم، مستضعفان، مستکبران را متهم می‌کنند که ما بدلیل متابعت از شما گرفتار این عذاب شده‌ایم» از آنان می‌خواهند تا جلوی این عذاب را بگیرند اما چنین نمی‌تواند شد.

وی در نهایت می‌نویسد: اگر ما به آنچه خدا دستور داده عمل کنیم و کتاب و فتوایی در این باره میان خود بنویسیم و همگی مان آنرا مهر کنیم، و اتفاق کلمه داشته باشیم، در عمل به آنچه از خدا و رسول در مصلحت ملک، ملت و دین و دولت رسیده از ما جدا نمی‌شود، اگر کسی بگوید که مردم متابعت ما را نخواهند کرد، پاسخش همان آیه‌ای است که فرمود: زمانی که دسته‌ای گفتند: چرا کسانی را که خداوند هلاک و یا عذابشان می‌کند موعظه می‌کنید؟ پاسخ دادند «معدرة الی ربهم ولعلهم یتقون» این بدان معناست که ما حداقل باید به وظیفه خود عمل کنیم ولو مردم نپذیرند.

وی در نهایت هشدار داده که «واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة» از فتنه‌ای پرهیزید که تنها دامن ظالمان را نخواهد گرفت. در مجموع باید گفت او چند مطلب را به عنوان «درد» مطرح کرده است.

- ۲- ترک امر به معروف و نهی از منکر در جامعه.
 - ۳- نزدیک شدن علما به طبقه مترو و مسرف جامعه و داخل شدن در دنیا و تمایل به جبارانی که چون معاویه رفتار کردند.
 - ۴- غفلت سلطان.
 - ۵- فساد موجود در دستگاه اداری و لشگری.
- و عواملی که از نگاه به عنوان «درمان» تلقی می‌شود:
- ۱- امر به معروف و نهی از منکر.
 - ۲- عدم مداخله و سستی علما.
 - ۳- زهد و ساده زیستی و دوری از مرفهان و سلاطین.
 - ۴- اتفاق کلمه علما و وحدت آنها در تصمیم‌گیری.
 - ۵- تدوین قانونی بر اساس عهدنامه مالک.
 - ۶- گرفتن تمهد از شاه و عمال و لایات برای عمل بدان قانون.
 - ۷- احیای خصصتهای انسانی برای جلوگیری از نفوذ دشمن.

۴- دیدگاه‌های سیاسی قطب‌الدین در فصل الخطاب

در اینجا مناسب است نگاهی به برخی از دیدگاه‌های دیگر مؤلف عارف مسلک این رساله داشته باشیم وی در منظومه‌ای - که البته همراهش نثر نیز کما بیش هست - با عنوان فصل الخطاب، پس از آنکه دیدگاه‌های عرفانی خود را ضمن صفحات طولانی با شعر بیان می‌کند و در تأیید آن از روایات معصومین (ع) بهره می‌گیرد؛ اشارتی نیز به درگیری‌های فقها و صوفیه عصر خویش داشته و آنها را با تحولات سیاسی ارتباط می‌دهد. می‌دانیم که این درگیری‌ها، در اواخر عهد صفوی شدید بوده است.^۱ طبعاً آنچه بر اساس کینه‌ورزی‌های ناشی از این اختلافات فکری در زمینه مسائل سیاسی گفته شده نباید چندان جدی تلقی شود. وی در موارد متعدد، علمای ضد تصوف را «اشباه‌العلم»

۱. بنگرید: دین و سیاست در دوره صفوی فصل: رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی ص ۲۲۱-۲۶۷.

می خوانند و با تعابیر تندی از آنان انتقاد می کند:

و اشباه اهل العلم صاروا عدوهم لتصديقهم اقوالهم بالبصيرة
 وقد طعنوا فيهم الى ان تجرؤوا على لغنهم ايضاً على العصية
 وی با اشاره به آنکه در گذشته شیعیان ائمه (ع) عقائد او را داشته و
 بعد ما به برخی از آنان به منطوق و فلسفه گرویده اند به آنان چنین حمله
 می کند که.

ولكنهم قد سامحوا وتنطقوا بمنطق اهل الفكر والفلسفة
 وانى لقد ابطلته بالمحجة الالهية العرشية العلوية
 وی فتنه هائی را که از ناحیه حملات خارجی در کشور پدید آمده
 با عنادی که نسبت به اهل عرفان وارد شده چنین ارتباط می دهد:
 ومنشأ ابطالی دواهی جرت علی ممالک ایران بمحض العداوة
 عداوة جهال لثام تلبسوا لباس اولی العلم الکرام الاعزة
 و باز در حمله به عالمان ضد صوفی و تصورات آنان درباره عرفا و
 صوفیه می گوید:

وظننوا ان اهل الولاية ملاحدة ملعونة في الضلالة
 ولكنهم ضلوا عتوا وانهم اضلوا كثيراً عن صراط الهداية
 وقد خاصموا في كل جمع وعاندوا احبائه سبحانه في الخصومة
 و عادوا كبار العارفين الدنيهم دعائم ملك الدولة الصوفية
 بمنطقهم قد عاندوا الفقراء بل به خربوا الامصار بالعصية

به اعتقاد وی اهل عرفان که به واقع پایه و منبع اصلی دولت صفوی بوده‌اند این چنین مورد عناد قرار گرفته و اقدام علیه آنان، بمعنای از بین بردن «منبع دولت صفوی» بوده است. این مطلب بسیار تأمل برانگیزی است که مؤلف بدان پرداخته است ما در جای دیگر به تناقض موجود در بطن ساختار سیاسی - مذهبی دولت صفویه اشاره کرده‌ایم. گرایش به سوی تصوف که اساس دولت صفوی بوده و گرایش به فقاہت که به ضرورت حیات عملی مطرح شده. قطب‌الدین با توجه به این که پایه دولت صفوی صوفیه بوده‌اند، دشمنی با آنها را دشمنی با دولت صفویه دانسته است. بنابراین آشکار است که تندوی وی بر ضد علما نه از سر موضع سازشکارانه - که در این اواخر برخی مطرح کرده‌اند - بلکه بدلیل دشمنی با صوفیه بوده است. البته جنبه‌های اخلاقی مساله که در رساله سیاسی و نیز در این اشعار مطرح شده همچنان از نکات قابل تأمل است. او باز درباره همین تحلیل خود می‌گوید:

وقد لعنوا جهراً و سدوا ببفضهم	منابع ملک الدولة الاقدسیة
واخبر شیخی ^۱ قدس الله روحه	بتبع سنین قبل تلک البلیة
بفتنة اهل الملك عند ابتلائهم	بلعن كبار الاولیاء الاعزة
وقد كان من اهل التوسم ناظراً	الی خلقه سبحانه بالفراصة
و عدالیات اللتی وقعت علی	ممالک ایران بنور البصیرة
و یفرق اهل المک فی هیجانها	وزلتهم مثل انکسار السفینة

۱. گویا مقصودش عل تقی اصطهباناتی باشد که بنا به اظهار وی قبل از هفت سال خبر از فتنه افغان داده است.

در اشعار فوق، مؤلف بر این نکته تأکید دارد که لعن‌های آشکار بر منابر برضد اهل عرفان سبب نزول چنین بلائی شده است. وی بدنبال آن به فقیهان که از روی وظیفه فقهی خویش دست اندرکار حکومت نیز بودند، بدلیل نزدیکی‌شان با سلاطین، حمله کرده و آنان را مسبب این وضع دانسته است.

ألا ان اهل العلم فی حب جاههم

لقد خزبوا الامصار من كل وجهة

وهم اصل تلك الوقعات اللتی بها

لقد خربت ایران اول مرة

وسوف ترى نصر الاحادیث حیثما

ابین من قول الکرام الائمة

مضى مامضى لكن مضى وقد انقضی

كطوفان نوح فی الدواهی العظيمة

وتسأل الله قدمرت و امروا عظما

و ادهی لدى درك القلوب السلمة

وطوفانه قدكان يوما وقد مضت

سنون بتلك الفتنة الحندیته

وكننا بحمدالله سبحانه على

سفينة آل مصطفی بالرسالة

سلیتهم تجرى بنا و باهلنا

سنین بموج كالجبال الرفیعة

فواعجبا فيما شهدنا وبالها

من الفتنة العظیم التي كالقیامة^۱

همانگونه از اشعار فوق بدست می‌آید قطب‌الدین دلیل فتنه‌ای را که برای ایران رخ داده عصبیت بی‌جای عالمان در حق عارفان دانسته و لعن‌های بی‌مورد آنها را سبب نزول چنین بلائی تلقی کرده است. در نظر وی این مسأله هم سبب نزول بلاء از آسمان شده و هم خرابی شهرها بدلیل همین نزاعهایی بوده که در جریان برخورد با منتسبان به تصوف وجود داشته است. وی به چنین امری در رساله مورد نظر اشاره‌ای نکرده ولی جالب است که تعبیراتی که در این اشعار بکار برده در آن رساله نیز یافت می‌شود مثل الفتنة الجندسیة. و مطالبی دیگر که بعضاً در ضمن حواشی رساله به آنها اشاره کرده‌ایم.

وی نفس برخورد عالمان با صوفیان را که دعوی عام و فراگیرِ اواخر عصر صفوی بوده در خرابی مُلک مؤثر می‌داند؛ همینطور وضعیت ناهنجار صوفیان ریاکار را.

و تا الله انی قلت حقا و انهم	لقد خربوا ایران بالعصیة
و باقی خواص الناس قد بایعوهما	و باقی عوام الناس بالتبعية
بحجة مولانا علی و انه	هو الصادق الصدیق فی کل ملة
و انهما اصل الفساد الذی لقد	رأیناه فی ایران قبل البلیة
و لكن اشباه الذین تزهدوا	بمنهاج فقر الملة الاحمدیة

لقد افسدوا فى ملك ايران اولاً ولم يسلطوا منهاج اهل الشريعة
قد اتغذوا بالهو واللعب دينهم وقد عاملوا فى دينهم بالاباحة

وى در اشعار فوق درباره نقش منفى صوفيان در ايران سخن گفته
بويژه از اينكه آنان موجب بدنامى طريقت حقيقى شده اند.

وى درباره انگيزه اقدامات عالمان ضد صوفى آورده:

ومتصدهم قرب السلاطين وحدة و تشنيع اهل الحق للعصية
فسدوا طريق الفقر فى حب جاههم بغير اشتراك الغير عند الاعزة
افاضلهم فى عصرهم لُجِنوا على منابرهم امجاد اهل الولاية
فواحسرتا واحسرتا فى زماننا على العلماء المترفين الاجلة
... فضيلتهم فى جاههم واعتبارهم لدى الامراء الجاهلين الاعزة
فضيلتهم كانت تملقهم لدى سلاطينهم لِجِحْمَةِ الدنيوية
... فضيلتهم فى سد منيع فيضهم من الدولة القدسية الصفوية
وكفرانهم نعمائه جل شأنه كما هو مشهود بحكم المحجة
لقد صار برهانا صريحاً و منشئا لتخريبهم ايرانهم بالبلية
واشباه اهل العلم تالله خربوا ممالكهم بالفتنة الجندسية
واجدادهم كانوا يهودياً وبعضهم نواصب قبل الدولة الصفوية
و من همة الشيخ الصفى تشيخوا بحشمة صاروا كبار الاعزة
و دولته من همة الفقراء قد تعالت بمساعهم على كل دولة
ولكن بمسمى هؤلاء الذين قد طفوا حيث استغفوا بدعوى الفضيلة

لقد همت فی ملک ایرانهم بهم صوامع اهل الفقر فی کل بلدة
 و یؤمنذ قد سدّ جاه الفضيلة منابع ملک الدولة الموهیبة
 الا ان اهل الفضل صاروا اعزة بدولة تلك العارفين الاجلة
 همانگونه از برخی اشعار فوق بدست می‌آید وی در ضدیت با
 عالمان ضد صوفی به افراط نیز کشیده شده و گاه تعبیرات تندى بکار برده
 که بطور طبیعی از مقام اهل عرفان بدور است! او در اینجا نیز این تحلیل
 خود را مجدداً و با تأکید بیشتر آورده که اساساً دولت صفوی به همت
 صوفیان به سرکار آمده. اکنون، اینان که اساس این حکومت هستند اگر از
 بین بروند اصل دولت دچار مشکل می‌شود که شده است. همانگونه که
 پیش از این گفتیم این سخن، مطلب مهمی است که باید با تأمل بیشتری
 مورد ارزیابی قرارگیرد جز آنکه قطب‌الدین از سر عناد با عالمان ضد
 صوفی، مطلب را به این شدت مطرح کرده و بطور افراطی مقدار زیادی از
 مشکلات را بر عهده علما گذشته است عجیب این است که وی با وجود
 تمام تمجیدی که از سلسله جلیله صفوی دارد علما را به خاطر قرب بدانها
 مورد حمله قرار داده و همین را از عوامل خرابی اوضاع ذکر کرده است.
 وی سپس با حمله به عالمان ضد صوفی و اینکه آنان اهل طریقت
 و فقر را تحت فشار قرار داده بودند، یکی از نتایج اقدامات آنان را همین
 تسلط افاغنه سنی بر ایران ذکر کرده است:

هناک دراویش النواصب غالبوا علی ملک ایران بأعظم فتنة
 و ذرية من خالد بن الوليد قد طغوا فی بلاد الشيعة العلوية
 فراعنة من حزب افغان خاصموا وقد عاملوا مع اهلها بالاهانة

فجاسوا بلا رحم خلال الديار اذ
 وقد قاتلوا اهل الممالک فی قرى
 وبعض دراویش التشیع دافعوا
 ... و اشباه اهل العلم حین تزلزت
 لقد هربوا عند المصایب فی القرى
 لقد دخلوها باغتداء و عُنوة
 محصنة من غیر رحم و رأفة
 وقد عجزوا بل صورعوا فی الهلاکة
 دعائهم فی حبّ جاه الفضیلة
 و عیزتہم قد بُدلت بالمذلة

در این اشعار وی اشاره به نقش دراویش شیعه در دفاع از ایران، در برابر حمله خارجی دارد در حالی که بر این باور است علما از برابر آنان گریخته اند! در این باره اطلاع کافی نداریم و قول مؤلف نیز طبعاً با شدت دشمنی موجود در میان آنها و عالمان ضد صوفی حجت نیست.

وی نظیر همانچه را که در رساله سیاسی خود آورده و دلایلی را که برای خرابی اوضاع و فتنه موجود اقامه کرده؛ در ضمن اشعار کتاب فصل الخطاب آورده است.

وی درباره ترک امر به معروف و نهی از منکر از سوی علما می گوید:

فلم یأمروا بالمعروف فیهم و داهنوا
 لإجلالہم فی شأنہم امرائہم
 اذ سلط اللہ اشراراً فقاتلوا
 و قد حدثت فی کل ایران فتنة
 تزلزلت الامصار من هیجانہا
 فما بقیت الا قلیل رعیة
 و کان لترك النصح من علمائہم
 لدى منكرات شاهدوا فی الشریعة
 فلم يتأهوا بینہم بالمودة
 و لم يستجیب فیهم دعاء الاحبة
 و داهية عظمی و امواج وحشة
 قد انكسفت فیها شمس السلامة
 اسیرین بعد الفتنة الحندیة
 و اعراضہم عن حکمة النبویة

و اغراضهم فی جاههم و اتباعهم
 و کفرانهم نعمائنه جل شانہ
 كذلك فی نهج البلاغة عند من
 و ذلك ان الله ليس مـغفیرا
 لقوم من الاقوام حتى یُغیروا
 و ذلك قول الله جل ثنائه
 و لكننی لما رأیت الممالک
 بظلمة امراض القلوب سقيمة
 و اطرافه قبل الوقایع اشرفت

ریاستهم فی الحشمة الدنیویة
 كما هو فی القرآن ابلف حجة
 تتبع اخبار الکرام الائمة
 کرائم انعامه و فضل و نعمة
 سجتهم فی شکر تلك الکرامة
 تعالی لدى انذار اهل الهدایة
 التي هی فی ایران قبل المصیبة
 و اعظمها ظلمات سقم القاوة
 علی الهلک فی امراضه الباطنیة

وی در این اشعار، مطالب همان رساله و همان بینش را تکرار کرده و در اشعار ذیل، اشاره می کند که در این باره رساله هائی نیز نگاشته که بطور قطع رساله سیاسی یکی از همانهاست.

فانشأت انواع الرسائل ربما
 و اوراق مسودتها بعد عندنا
 و ما كان فی التصنیف فابدة لدى
 و من بعد ان جاء طهما سب شاه فی
 رجوت صلاح الملك بعد فساده
 و اشفت فی نكس العباد و طالما
 كتبت لهم طب الممالک ربما
 لكن یستقیوا من نحوایل سكرهم
 هنالك بقایا هؤلاء تقربوا

تنبه اصحاب المقول الرزينة
 فلم ار قلبا قابلاً للنصيحة
 علو اولی الجاه الذى فی الفضيلة
 صفاهان من بعد انقضاء البلیة
 الذى كان فی الآفاق أذھی المصیبة
 لقد خضنت فی تحقیق تلك الطبابة
 نعالجها من طب اهل البصیرة
 ولا یقعوا فی منک تلك الحکایة
 الی الملك المغرور بالجاهلیة

افاضلهم لأذوا بیجتهال ملکهم
 و خاضوا کما خاضوا بغير تنبه
 فلم يعرفوا بالعرف فیهم ومانهوا
 و حیتذ صار المفاسد افسداً
 و لم یبق هؤلاء الافاضل
 فهل عبرة للناظرین بما مضی
 و بعد بقایا نار فتتهم لقد
 ولم یفقد النصح من تلك الرسايل هذه
 فكانوا کما كانوا بلا نور عبرة
 و غیر اعتبار بالدواهی العظيمة
 عن المنکرات الشایعات الکثیرة
 و أعظم مما مرّ فی کل بلدة
 الذین اقتدوا اسلافهم بالسفاهة
 و ما مرّ فی تلك الخطوب الجیمة
 تلظت و لا یطفی بمآء الانابة
 ولم یمنع الانذار عند النصیحة

قطب‌الدین گویا پس از شکست تلاشهای خود که با نوشتن این رساله‌ها در اصلاح اوضاع داشته، و آنگاه که فشار بر منتسبان به تصوف زیاد شده به سوی نجف گریخته است؛ در آنجا بوده که فصل الخطاب، یعنی همین اشعار را سروده است:

هنا لك من ايران قد صرت هارياً
 و قد كان من تلك الرسايل هذه
 و من بعدها اوراقها قد تفرقت
 فالفتها عند الورود بمشهد
 و اثبت بالبرهان انّ ولائه
 و لئذت الى قبرا الكبار الائمة
 الرسالة فی الاوراق عند البلیة
 ولم يمض لی فی جمعها یوم فرصة
 الفری مزار الحضرة العلویة
 و لایة ذات الله من غیر شبهة

وی در صفحات بعد نیز مجدداً از عالمان ضد صوفی بدگویی کرده و با توجه به اینکه او را متهم به تصوف کرده‌اند نسبت به مخالفان تندی

۱ . فصل الخطاب ص ۹۶ پس از مجدداً به سراغ مباحث عرفانی خود رفته است.

کرده و از تعبیرات ناهنجار نیز بهره برده است.

اولئك اردال من الحمقاء لا	يكون لهم فهم بنور البصيرة
اولئك جهال الاعاجم قلدوا	افاضلهم من غير علم و حكمة
و خاضوا كما خاضوا بغير تنبه	بما امر من تلك الدواهي العظيمة
و امثالهم قد خربوا بافترائهم	ممالک ايران بمحض السفاهة
و بعد بقايا في زوايا بلادكم	يعادون اهل الله بالتهمة اللتي
لقد خربوا الامصار طراً و عاندوا	كسار الكرام الشيعة العلوية
ألاً فأخذروا من كذبهم بلسانهم	وافواهم من فتنة حندمية
الا فاتقوا من فتنة لاتصيبيهم	فقط بل يعم الناس كالفتنة اللتي
بها خربوا ايران في حب جاههم	و بغض الكبار المتقين الاهرة

بعد از این، اشعار تندتری که حاوی تفسیق نیز هست سروده است.^۱ از اشعار بعدی وی چنین بدست می‌آید که در این دوره، نهایت شدت و فشار نسبت به منتسبان به تصوف و کسانی که البته خود را اهل عرفان می‌نامیده‌اند وجود داشته است. طبیعی است که این امر مؤلف را برانگیخته تا بیش از حد در مذمت فقها که طبعاً بدلیل درگیر شدن در امور اجرائی با حکومت نیز ارتباطاتی داشته‌اند مورد اتهام قرار گیرند. همانگونه که پیش از این گفتیم این صوفیان یا به قول خودشان، عارفان، از یکسو دولت صفویه را از آن خود می‌دانند و از طرفی به فقیهان که جای صوفیان را گرفته و حکومت را تا اندازه‌ای تابع فقه و قانون کرده

بودند، بدلیل رفت و شد آنان با سلاطین آنان را مذمت می‌کردند. حتی خود قطب‌الدین در رساله سیاسی چاره‌ای جز پذیرش اینکه بالاخره یکی از این سلاطین بر سر کار بیاید، نداشته است. اما آنچه مهم است توجه به جنبه‌های اخلاقی قضیه است. مساله امر بمعروف و نهی از منکر، رفاه‌گرایی و دنیادوستی و پرهیز از نصیحت امراء و سلاطین امری مهم است که باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد. همینطور عصبیت‌ها و اختلافاتی که در میانه علما بوجود آمده و دسته‌ای به عنوان ضد عرفان و ضد تصوف و دسته‌ای به دفاع از اندیشه‌های عرفانی شناخته شد بجان یکدیگر افتادند؛ بی‌تأثیر در بی‌عملی مجموع آنها در برابر فتنه‌ها نبوده است.

قطب‌الدین این اشعار را زمانی نگاشته که فشار به فرقه وی فراوان بوده و لذا تعبیرات تندتری نسبت به علما دارد. در حالی که در رساله سیاسی بخش عمده‌ای از دلایل فساد را بر عهده غفلت سلطان و ارتشاء میان امراء و فساد اخلاقی حاکم در دستگاه حکومت می‌داند. باید گفت واقع بینی وی در رساله سیاسی بسیار پیش از آن چیزی است که در این اشعار مطرح است. به علاوه هدف وی در این اشعار قبل از پرداختن به علل خرابی اوضاع، تصفیه حساب با عالمان ضد صوفی بوده است.

بر این نکته نیز باید تأکید کرد که زمان تألیف رساله سیاسی محتملاً در همان آغاز آشوبها در اصفهان بوده در حالیکه فصل الخطاب در سالها بعد از آن سروده شده است.

متن عربی رساله سیاسی

بسم الله الرحمن الرحيم

[المقدمة]

الحمد لله الذى هو موليكم نعم المولى ونعم النصير. وهو القاهر فوق عباده وهو الحكيم الخبير؛ والذين يدعون من دونه ما يملكون من قِطْمِيرٍ؛ والصلوة والسلام على الشاهد البشير النذير، الداعى الى الله باذنه والسراج المنير محمد المصطفى وآله، مصابيح الدجا ومفاتيح الرجا الذين يُنْقِذُونَ أُمَّتَهُ من عذاب يوم كبير.

اما بعد: فيا معشر العلماء! ان هذا الكتاب الذى لاح هو الحق القُرْأَحُ^١ وان كان الحق لَمُرًّا ولقد جئ من سبأء بنباء يقين و اوتى بشهاب قيس من كتاب الله المبين ومن كلمات يعسوب الدين امير المؤمنين [ع] و تعيه اذن واعية من زمرة الشيعة الائمة المعصومين [ع].

فيا علماء دين الله وشيعة آل رسول الله! لقد طلعت ناحية فتنه عمياء و نزل البلاء و تغيرت النعماء و شفيكت الدماء و سُبيت اولاد الشيعة و نسوانهم

كالعبيد والاماء واعتلت كل الممالك بانواع العلل، حتى عَجَزَ عنه الاطباء واختلفت وتَحَيَّرت في معالجه آراء الاذكياء والايّباء ولا يجدون لهذا الذآء الدوي دواء وليس هذا العصر آلا زمان الحيرة وغيبية الامام و ما بقى لنا معالجهُ الا التداوى بكلام الله العزيز العلام والائتمام في مثل هذه الدواهي العظمى بالاحاديث الاثمة المعصومين - عليهم الصلوة والسلام - وهم الدعاة الى الله حياً وميتاً.

فيا قومنا! اجيبوا داعى الله و امنوا به يفر لكم من ذنوبكم و يُجْزِكم من عذاب اليم؛ ومن لا يجب داعى الله فليس بمعجز فى الارض ولا فى السماء وماله من دون الله من ولي ولا نصير.

فوجب ذكر اسباب اعتلال هذه المملكة واختلاله وعلاماته و معالجاته من كلام الله و كلامهم - عليهم السلام - كيلا يقول الناس إنا كنا عن هذا غافلين «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» فعليكم نسخة من قانون رب العالمين الذى وصفه الله بقوله «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءً وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» و من كلمات يعسوب الدين امير المؤمنين والائمة المعصومين - عليهم صلوات الله والملائكة والناس اجمعين - و بمثل هذا يتداوى داء العليل والله يقول الحق و هو يهدى السبيل. فان نسب قائل قائله الى جنّته، فقد قال عزّ من قائل: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطِيكُمْ بَوَاجِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرْدَاىِ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصِحَابِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ»^١ الاية. فانه لن

١. اعراف / ٨٩.

٢. سراء / ٨٢.

٣. سباء / ٤٦.

يدعى فى هذا الكتاب انشاء الله الابما دعا به امير المؤمنين - عليه السلام - حيث قال: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا أَيْمَانَسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ وَلَكِنْ يَتَرَدُّ الْمُتَعَالِمُ مِنْ دِينِكَ وَ نَظَاهِرِ الْأَصْلَاحِ فِي بِلَادِكَ فَيَأْتِيَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُقَامُ الْمَعْتَلُّ مِنْ حُدُودِكَ» انتهى كلامه عليه السلام.

اما الاسباب والعلامات

ففى ما قال امير المؤمنين عليه السلام: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدُّنْيَا تَغْرَأُ الْمُؤْمَلَّ لَهَا وَالْمُخْلِيذُ إِلَيْهَا وَلَا تَنْفَسُ بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا بَلْ تَغْلِبُ مِنْ غَلَبَ عَلَيْهَا؛ وَ أَيُّمُ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْنَيْ قَزَالٍ عَنْهُمْ إِلَّا يَذُنُوبٌ اجْتَرَحُوهَا لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حَبْنُ تَنْزِيلُ بِهِمُ التَّقْوَى وَ تَزُولُ عَنْهُمْ التَّقْوَى فَرَزَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ تِيَابِهِمْ وَ لَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ لِدَدٍ عَلَيْهِمْ كُلُّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلُّ فَاسِدٍ وَ إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فِتْرَةٍ وَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ بِلْتَمٍ فِيهَا مِثْلَةٌ كُنْتُمْ فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَخْمُودِينَ وَ لَئِنْ رُدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسَعْدَاءُ وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ وَ لَوْ أَسَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ: عَفَى اللَّهُ عَنَّا سَلَفٌ» انتهى كلامه عليه الصلوة والسلام.

وقد روى فى الكافى عن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - :
«خمس ان ادركتموهن فتعوذوا بالله منهن...» و ساق الحديث الى ان قال

١ . نهج البلاغه، خطبه ١٣١. فى النهج: [الصبحى صالح] «و تقام المعطلة من حدودك».

٢ . فى النهج بدل «بل» «و».

٣ . نهج البلاغه خطبه ١٧٨ .

«ولم ينفصوا عهدالله وعهد رسوله الاسلط عدوهم وأخذ بعض ما فى ايديهم ولم يأمرؤا بالمعروف ولم يَنْهَوْا عن المنكر إِلَّا جَعَلَ اللهُ بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ» وفى حديث آخر: «لم يأمرؤا بالمعروف ولم ينهؤا عن المنكر ولم يتبعوا الاخييار من اهل بيتى الاسلط الله عليهم شرارهم فيدعؤا خيارهم فلا يستجاب لهم» صدق رسول الله - صلى الله عليه واله وسلم -.

وفى التهذيب عن ابى جعفر عليه السلام؛ و ذكر حديثا طويلا يتضمن تهديداً و وعيداً لتارك الامر بالمعروف والنهى عن المنكر ثم قال: «ان الله عزوجل اوحى الى شعيب النبى - عليه السلام - انى مُعَذَّب من قومك مائة الف، اربعين الفاً من شرارهم وستين الفاً من خيارهم. فقال عليه السلام: يارب هؤلاء الاشرار، فما بال الاخييار؟ فاوحى الله عزوجل اليه «انهم داهنوا اهل المعاصى ولم يفضبوا بغضى»^٣

فليتفكر الفضلاء وليكونوا قوامين بالقسط شهداء الله ولو على انفسهم او الوالدين والاقرين. وليعلم العلماء وكيف لا يعلمون وهذا الكلام هو الحق المبين: انا لما تركنا الامر بالمعروف والنهى عن المنكر^٤ ولم

١ . الكافى ج ٢ ص ٣٧٣ وفى المطبوع: ...واخذوا بعض ما فى ايديهم ولم يحكموا بغير ما انزل الله [عزوجل] الا جعل الله عزوجل بأسهم بينهم.

٢ . الكافى ج ٢ ص ٣٧٤ وفى الكافى «...واذا لم يأمرؤا بالمعروف ولم ينهؤا عن المنكر ولم يتبعوا الاخييار من اهل بيتى سلط الله عليهم شرارهم ...

٣ . الوسائل ج ١١ ص ٤١٦ عن فروع الكافى ج ١ ص ٣٤٢ والتهذيب ج ٢ ص ٥٨ .

٤ . مؤلف در فصل الخطاب (ص ٩٥) ضمن شعرى مى گويد.

فلم يأمرؤا بالمعرف فيهم وداهنوا	لدى منكرات شاهدوا فى الشريعة
لاجلالهم فى شأنهم امرائهم	فلم يتناهؤا بينهم بالمودة
اذ سلط الله الشرار فقاتلوا	ولم يستجب فيهم دعاء الاحبة

تتبع الاخيار من اهل البيت - عليهم السلام - واتبعنا اهواءنا، داهتنا
 اهل المعاصي ولم نغضب لغضب الله - جل جلاله - بل اكثر العوام إتخذوا
 آيات الله هزوا و غرتهم الحياة الدنيا و فريق من الخواص نبذوا كتاب الله
 وراء ظهورهم ليشتروا به ثمنا قليلا، فاعرضنا عن طريق
 الائمة المعصومين [ع] و ركنا الى الذين ظلموا ابتغاء للجاه والعزة عند الامراء
 والسلاطين و تقرينا الى قوم انهم كانوا قبل ذلك مترفين فاكلنا بهم الدنيا
 واستمتعنا بها فى رهوا من المسرفين وقد قال امير المؤمنين عليه السلام:
 «إِنَّ النَّاسَ مَعَ الْمُلُوكِ وَالْذُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ» و نستعيز بالله ان تكون
 مصداقين لما ورد فى الكافى عن ابى عبدالله عليه السلام: «إذا رأيتم العالم
 محباً للدنياه فاتهموه على دينكم فان كل محبٍ شئ يحوط^١ ما احب^٢» وقال
 عليه السلام: «اوحى الله تعالى الى داود لاتجعل بينى و بينك عالماً مفتونا
 بالدنيا فيصدك عن طريق محبتى فان اولئك قُطَاعُ طريق عبادى المريرين، انَّ
 اذنى ما صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتى من قلوبهم^٣».

وقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: «الفقهاء امانة الرُسل ما لم
 يَدْخُلُوا فى الدُّنْيَا، قيل: يا رسول الله! وما دُخُولهم^٤ فى الدنيا؟ قيل:
 اتّباع السلطان: فاذا فعلوا ذلك فاحذورهم على دينكم^٥».

١ . نهج البلاغه خطبه ٢١٠ فى الكافى «انما الناس ...».

٢ . يحوط بمعنى يحفظ و يتعهد.

٣ . الكافى ج ١ ص ٤٦ و فى الاصل كلمة «الله» بعد «ما احب» ولكن ليس فى الكافى
 وهو الصحيح.

٤ . الكافى ج ١ ص ٤٦ .

٥ . فى الاصل «دخلوهم» و هو غير صحيح.

٦ . الكافى ج ١ ص ٤٦ .

و عن ابى جعفر عليه السلام قال: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءُ أَوْ يَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءُ أَوْ يَصْرِفُ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّيَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا» الحديث. فحينئذ «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبُرُوقِ الْبَغْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^٢ الايه. وقد قال تعالى شانه: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعْتَبِراً نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^٣ الايه.

فصار امر السلطان والامراء والرعيه فى المثل كما قال عز شانه: «وَصَرَبَ اللَّهُ تَمَلُّاً قُرْبَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^٤.

ولقد قال عز من قائل: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ لُيُوعًا وَيَذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»^٥ فقد اذاق الله تعالى بعضنا بأس بعض كما قال تعالى: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^٦ وقال تعالى: «وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيَهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ»^٧ و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلُمُ

١ . الكافى ج ١ ص ٤٧ .

٢ . روم / ٤١ .

٣ . انفال / ٥٣ .

٤ . نحل / ١١٢ - مؤلف محتواى آيه راضمن شعرى در فصل الخطاب (ص ٩٥) آورده:

وقايح من امثال تلك الحكايات	كما فى تواريخ البين قد مضت
وآمنة فى نعمة ذات وسعة	وكانت لهم امصارهم مطمئنة
الاماكن فى عز وامن وراحة	وياتي لهم ارزاقهم رغداً من
بتشجيع اهل الفقر فى كل بلدة	وقد كفروا فيها بانتم ربهم

٥ . انعام / ٦٥ .

٦ . انعام / ١٢٩ .

٧ . هود / ١١٧ .

الناس شيئاً ولكن الناس أنفسهم يظلمون^١».

واما المعالجات

فيا عبادالله! لقد نودى فينا بالرحيل ولم يبق لنا فى تلك القرى من الرعيّة الا القليل واستهلك اهل الخراج والتجار واهل الصناعات والفقراء والمساكين حتى انه لا يُسْمَع فى الدُّور والاسواق الا صراخ الحنين والابنين ومات كثيرٌ منهم من الجوع والقحط والسنين. واما المستجبتون من الدنيا والمسرفون، والاغنياء الغافلون المترفون، فهم الان بعد مطمئنون و يظنون انهم آمنون معافون، بل يزعمون انهم يمهلون بعد هلاك الفقراء والمساكين حتى يلاقوا يوماً اخر فيه يستمتعون «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ^٢» والله أن الغيرة الالهية بعد هلاك العجزة والمساكين ما اقتضت أن يعافوا فى هذه الداھية بل يسقى اخرهم بكأس اولهم و «مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ^٣» الاية. قال جل جلاله: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ^٤».

وقال جل سلطانه: «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَمِنْهَا خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مُتَعَلِّةٌ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ^٥».

١. يونس / ٤٤.

٢. ناه / ٥، ٤.

٣. آل عمران / ١٧٩.

٤. فاطر / ١٥، ١٦.

٥. حج / ٤٥.

وقد روى ان الناس فى زمان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
 قطعوا حتى اكلوا العلهز وهو الوبر بالدم فنزل قوله تعالى: «وَلَوْ رَجَعْنَاَهُمْ وَ
 كَشَفْنَا مَا يِيَهُم مِّنْ صُرَّةٍ لِّلْجَوِّ فِي طُغْيَانِهِمْ يَغْمَهُونَ وَ لَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا
 اسْتَكَانُوا لِرِيْبِهِمْ وَمَا يَنْصَرُّوْنَ حَتَّى إِذَا فَتَخْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ قَدِيدٍ إِذَا هُمْ
 فِيهِ مُتْلِسُونَ».

فيا علماء دين الله! ودين خاتم النبيين و يازمرة شيعة امير المؤمنين
 عليه الصلوة والسلام؛ الله الله فى دماننا و دمانكم و دماء المسلمين و نسواتنا
 و ذرارينا من نهب ظلمة المخالفين الجاحدين وان هذه الداهية عظمى لا
 يزعم احد انه اذا داهن فيها يترك سدى بل تلك الواقعة لهى كما قال قائل:

لقد جائت خطوب واذلتهمت و يوشك ان يكون لها ضرام
 فان النار من عودين طورا وان الحرب اوله كلام
 اذا لم تطفها عقلاء قوم يكون وقودها جحش و هام

وليس العقلاء الا العلماء كما قال جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: «وَمَا يَغْفُلُهَا
 إِلَّا الْعَالِمُونَ» وليس المكلف الا اولوالالباب، وليس الامر الاعليهم اشد،
 والحجة كل يوم الاعليهم اجد. وقد قال جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: «وَأَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَ
 اسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ».

وليس حقيقة الايمان والاسلام الا التحكيم الى رسول الله - صلى الله
 عليه واله وسلم - والتسليم لامر الله جلَّ وعز كما قال تعالى: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا

١. مؤمنون / ٧٦، ٧٥ ورك: تفسير الصافي ج ٣ ص ٤٠٦.

٢. عنكبوت / ٤٣.

٣. زمر / ٥٤.

يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» ومن أعظم امراء الله جل وعز ما امر به العلماء حيث قال: «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^١» وقال: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ^٢» و «الظَّالِمُونَ^٣» و «الْفَاسِقُونَ^٤». وعن النبي - صلى الله عليه واله وسلم -: «إِذَا ظَهَرَ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ^٥» الحديث.

فتعالوا نستغفر الله مما قرطنا في الايام الخالية، حيث مثلنا الى العجابه الذين اتبعوا سبل المعاوية اليوم؛ اليوم والالسن مُطلقة والجوارح سليمة والفرصة مُعدّة من قبل «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ^٦» ولقد قال جل من قائل: «إِذْ جَاءَهُمْ مِنَ قَوْمِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا^٧» كلاً ثم كلاً ان وعد الله حق وقد وعدنا الله النصره لمن نصره، فقال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن

١. نساء / ٦٥.

٢. آل عمران / ١٠٤.

٣. مائده / ٤٤.

٤. مائده / ٤٤.

٥. مائده / ٤٧.

٦. الكافي ج ١ ص ٥٤ وفيه «ظهرت».

٧. زمر / ٥٦.

٨. احزاب / ١٠، ١١.

تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَقْدَامَكُمْ^١» فاذا لم ننصر دين الله فكيف ينصرنا الله و يربط على قلوبنا و يثبت اقدانتنا و يقذف الرعب فى قلوب اعدائنا وقد قال تجل سلطانة: «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ^٢».

فَلْيَتَلَّمَّ الْعُلَمَاءُ الْعَارِفُونَ وَالْفُقَهَاءُ الرَّاشِدُونَ، وَكَيْفَ لَا يَعْلَمُونَ وَقَدْ حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَيْنَا أَشَدَّ وَالْحِجَّةُ أَتْلُغُ وَلَا نَرَى بَيْنَنَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا أَوْرَاقًا مَزْبُورًا وَقَالَ [اللَّهُ تَعَالَى مِنْ لِسَانِ] الرَّسُولِ: «يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا^٣». وَلرِيبًا يُظْفَرُ أَعْدَائُنَا وَلَا نَشْكُ أَنَّهُمْ «إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَمْوَالَهُمْ آيَةً^٤» وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ وَ مَا تَدْرَى نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا.

فيا معشر اخوان المؤمنين و علماء منهاج امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام! انما الواجب علينا ان نقرء فى هذه الواقعة خطبة لامير المؤمنين المسماة بالقاصعة^٥ حتى نضع من رؤسنا فى مثل هذه الدواهى تيجان المفاخرة والاستكبار و نتواضع للمعز الجبار ليكون الدين كله لله ولانجاة فى امواج هذه الفتنة الايسفن النجاة وهم الائمة الهداة [ع] كما ورد

١. محمد / ٧.

٢. آل عمران / ١٢٦.

٣. فرقان / ٣٠.

٤. نمل / ٣٤.

٥ مؤلف در فصل الخطاب ص ٩٥ آورده است كه:

وما شاهدوا انواره بالبيصرة	كان لم يروا نهج البلاغة مطلقا
بقاصعة كسى يفهموا بالكياسة	لقد غفلوا عن خطبة فيه سميت
شروق معانيها بنور الفراسة	وانشدكم بالله ان تنظروا الى
حقايقها العليا بنور الفطانة	وانشدكم بالله ان تنظروا الى

عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: «مثل اهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجي ومن تغلف عنها هلك» ولا عاصم اليوم من امر الله الا من رحم فحَقُّ علينا ان نأتمر بما امر به امير المؤمنين عليه السلام حيث قال: «أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفَيْتَنِ بِسُلْنِ النَّجَاةِ وَعَزَّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَصَعُوا تَبَجَانَ الْمُنَافَرَةِ؛ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحِ أَوْاسْتَسَلَّمَ قَارِاحًا» انتهى كلامه عليه السلام. «فَاغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» الايه. حتى يفتح الله لقومنا ابواب الرحمة وما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده وهو الغفور الرحيم.

فنقول وبالله التوفيق: ان اصل المعالجات وطريق النجاة من هذه الهلكات، اطاعة كلام امير المؤمنين و يعسوب الدين الذي من اطاعه اطاع الله و من عصاه فقد عصى الله و من اعتصم به فقد اعتصم بالله. ولقد بين اوصاف سلطان المسلمين بقوله عليه السلام [في نهج البلاغه]: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْذَّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ التَّجْبِيلُ فَيَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَا لِالْجَاهِلِ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا لِالْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا لِالْخَائِفِ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَلَا لِالْمُرْتَضَى فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ الْحَقُوقُ^١ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا لِالْمُقْطَلِ لِلسَّيِّئَةِ فَتَهْلِكَ^٢.

١ . والحديث اشهر من ان يذكر مصادره.

٢ . نهج البلاغه، المخطبه ٥.

٣ . آل عمران / ١٠٣.

٤ . و في نهج البلاغه من نهج البلاغه «بالحقوق».

٥ . في نهج البلاغه «فهلك».

وقال ايضا عليه السلام: «اللَّهُمَّ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ سَمِعَ مَقَاتِلِي^١
 الْعَادِلَةَ غَيْرَ الْجَائِزَةِ وَسَمِعَ^٢ الْمُضْلِحَةَ فِي الدِّينِ غَيْرَ الْمُسَيِّدَةِ فَأَبِي بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا
 إِلَّا التَّكْوِصَ عَنْ إِعْزَازِ دِينِكَ وَعَنْ نُصْرَتِكَ^٣ وَالْإِبْطَاءِ، فَإِنَّا نَسْتَشْهَدُكَ عَلَيْهِ يَا
 أَكْبَرَ الشَّاهِدِينَ شَهَادَةً وَنَسْتَشْهَدُ عَلَيْكَ جَمِيعَ مَنْ^٤ أَسْكَنَتْهُ أَرْضُكَ وَسَمَوَاتِكَ.
 ثُمَّ أَنْتَ بَعْدُ، الْمَغْنَى عَنْ نُصْرَتِهِ^٥ وَالْآخِذُ لَهُ بِذَنْبِهِ^٦» انتهى كلامه عليه السلام.

فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب
 اليم. فلقد علمتم انه اذا كان السلطان هو الجاهل الذى لا عقل له يستمع
 مقال كل احد خيراً كان او شراً ولم يكن مميّزاً بين صدقه و عدوه و بين من
 يمتّر ملكه و يُخربُه وكان هو الجافى الخائف المرتشى المعطل للسنة فقد
 اهلك الامة و اذا لم يكن من اُولي العزم الذين استقاموا بالقول و الميثاق
 و ذاع امره فى كل البلاد و الآفاق فاذا قد طمع فى ملكه و دولته الارذلون،
 افلا يطمع فيه الاعزون كالروم و الهند و غيرهما؟ فحينئذ ان مضت هذه
 الواقعة بالخير و النصره و الظفر فقد كانت لَصَغِيرَةً و تبقى الوقعات الكبرى
 و المرجفات العظمى لانه بعد هذه الداهية لن يخاف عنه خائف و لن يرجوا
 عنه راج و انما ملاك الظفر على الاعداء الخوف و الرجاء عند الحرب و الهيجا
 فالأم تدهنون و حتام تتسامحون فى دين الله؛ و فريق منكم يخشون الناس

١ . و فى نهج البلاغة «مقاتلنا».

٢ . و فى نهج البلاغة ليست كلمة «وسمع».

٣ . و فى النهج: التكوّص عن نصرتك و الابطاء عن اعزاز دينك.

٤ . و فى النهج «ما» بدل «من».

٥ . و فى النهج «المغنى عن نصره».

٦ . نهج البلاغة خطبه ٢١٢ بند ١ .

كخشية الله او اشد خشية.^١

فاصدعوا بما تؤمرون بِأمر امامكم امير المؤمنين عليه السلام «وَلَا يَهَنُوا وَلَا تَعَزَّنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^٢» «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا يُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً^٣» فأقتبسوا من انوار مشكوة ارشاده و هدايته بالالتماس والله يعصكم من الناس.

وقد ورد في الحديث «لكل امر مشكل القرعة» فاجمعوا بعد القرعة كلمتكم على سلطان من هذه السلسلة الجليلة الصفوية فخذوا عليه بميثاق أقر به و تعاهدت عليه امير المؤمنين عليه السلام مالك بن اشتر حين وآله مصر^٤ «تجبوة خراجها وجهاد عدوها واستصلاح اهلها و عمارة بلادها» و ابان [عليه السلام] له دستور الخلافة والامارة و سياسة المدن و كيفية المعاملة مع طبقات الرعية التي «لا يصلح بعضها الا ببعض من جنود الله و كُتَاب العامة و الخاصة و قضاة العدل و عُتَال الانصاف و الرفق و اهل الجزية و الخراج من اهل الذمة و مسلمة الناس و التجار و اهلي الصناعات و الطبقة السفلى من ذوى الحاجة و المسكنة» حتى انه عليه السلام يبين طريقة السلوك مع العُتَال بالاختيار و كيفية المستشار و تجهيز الجيوش و ارسال العيون و غير ذلك مما لا غناء عنه للولاة و امان في

١ . اقتباس از آية ٧٧ سوره نساء.

٢ . آل عمران / ١٣٩ .

٣ . انفال / ٢٥ وى همين مطلب را در فصل الخطاب ضمن شعري آورده.

وذلك معنى واتقوا الفتنة التى يصيب جميع الناس فى كل بلدة

فصل الخطاب ص ٩٥ .

٤ . نهج البلاغه نامه ٥٣ .

سبيل النجاة كما هو في نهج البلاغة المذكور و لمنهاج مصالح العباد نور على نور.

وَلْيَكْتُبْ عَلَى هَذِهِ الْمَعَاهِدَةِ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ كِتَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الرِّعْيَةِ وَارْزِلُوا إِلَى كُلِّ الْمَمَالِكِ الْمَحْرُوسَةِ فَإِنَّ الْعَلَّةَ لِيُخْرَابَ الْمَلِكَةَ لَيْسَتْ غَلْبَةُ الْأَعْدَاءِ بَلْ كَانَتْ أَوَّلًا غَفْلَةُ السُّلْطَانِ وَارْتِشَاءُ الْأَمْرَاءِ فَإِنْ ظَلَمْتُمْ أَنْ الْأَعْدَاءُ سَوْفَ يَهْلِكُونَ فَالْعَلَّةُ الْأُولَى بَاقِيَةٌ وَمَا زَالَتْ بَعْدُ؛ فَهَلْ بِمِثْلِ غَيْرِ هَذَا يَتَدَاوَى دَاءُ الْعَلِيلِ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ وَلَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَيْتَابُهُ هَذَا الدَّاءِ الْمُدْوِيُّ وَكَلَّتْ التَّرْعَةُ بِأَسْطَانِ الرَّكْمِيِّ آيِنِ الْقَوْمِ الَّذِينَ دَعَوْا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَفَرَّزُوا الْقُرْآنَ فَأَخْرَجُوهُ هَيَجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَالْهُوَ وَاللَّهُ الْفَلَّاحُ عَنْ أَوْلَادِهَا وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أَعْمَادَهَا وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ رَحْفًا رَحْفًا وَصَفًا صَفًّا؛ بَغَضَ هَلَكَ وَبَغَضَ نَجَى لَا يُبَشِّرُونَ بِالْأَخْيَارِ وَلَا يُعْرَوْنَ عَنِ الْقَتْلِ»^١ مُرَّةُ الْعِيُونِ عَنِ الْبُكَاءِ، حُنْصُ الْبَطُونِ مِنَ الطَّوِيِّ^٢ ذُبُلُ السَّفَاةِ مِنَ الدُّعَا، صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ الشَّهْرِ عَلَى وَجْهِهِمْ عَبْرَةُ الْغَاشِيَيْنِ، أَوْلِيكَ إِخْوَانِ الرَّاهِدُونَ^٣ فَحَقُّ لَنَا أَنْ نَنْظُرَ إِلَيْهِمْ وَنَعَضَّ الْأَيْدِيَّ عَلَى فِرَاقِهِمْ^٤ الْحَدِيثُ.

فيا اخواننا في الدين ويا علماء امة سيد المرسلين صلى الله عليه واله

١. وفي النهج «وهيجوا».

٢. وفي النهج بدل «عن» «إلى».

٣. وفي النهج «الموتى» بدل «القتلى».

٤. وفي النهج «الصيام».

٥. وفي النهج «الذاهبون».

٦. نهج البلاغة خطبه ١٣١.

وسلم! فان لم تكن من القوم والرجال الذين وصفهم امير المؤمنين و امام
 المتقين - عليه الصلوة والسلام - فلا اقل، لا بد لبقاء الحيوه و حفظ البنين
 والبنات والزوجات من امر يعاف من الاعتصام به دماثنا و يحفظ ذرارينا و
 نسواتنا من العار العظيم من قبل ان يجتمع العار و العذاب الاليم «وَلَاتِ حِينٌ
 مِّنْهُنَّ» فحينئذ لا عار في المصالحة و المسالمة بين الفريقين حفظا
 لحيوة المسلمين و مناصاً من القحط و السنين. ولقد صالح الحسن بن علي -
 عليهما السلام - معاويه - لعنه الله - وقد وردانه لثماً تم صلحها صعد المنبر،
 فحمد الله ثم قال: «يا ايها الناس ان الله هدى اولكم باولنا و حقن دماثكم
 باخرنا وقد كان لي في رقابكم بيعة تعاريون من حاربت و تسالمون من
 سالمت و قد سالمت معاوية فبايعة فبايعوه «وَإِنْ أَذْرِي لَغَلَّةٌ فَمَتَّنْتُمْ لَكُمْ وَمَتَّاعٌ
 إِلَيَّ حِينٌ» وأشار بيده الى معاوية «و روى ان سليمان بن صرد و كان سيد
 اهل العراق و رأسهم فدخل على الحسن عليه السلام فقال: السلام عليك يا
 مدلل المؤمنين» و روى مقالته مع الحسن بن علي عليهما السلام: فاجاب
 عنه عليه السلام بما اجاب الي ان قال: ولو كنت بالحزم في امر الدنيا و للدنيا
 اعمل و انصب و اكدهج، ما كان معاوية أبأس مني بأساً ولا أشد مني شكيمَةً و
 لكان رأيي غير ما رأيتم و لكني والله اشهد الله و اياكم اني لم ارد بما رأيتم
 الا حقن دماثكم و صلاح ذات بينكم فاتقوا الله و ارضوا بقضاء الله و سلموا
 لامر الله و الزموا بيوتكم و كفوا ايديكم حتى يستريح باراً و يُستراح من فاجر^٣

١. ص / ٣.

٢. رك: الانبياء / ١١١.

٣. رك: بحار الانوار ج ٤٤ ص ٣٠، انساب الاشراف ج ٢ ص ٤٨ - ٤٩.

ان ابى رحمه الله كان يحدثنى: ان معاوية سلبنى هذا الامر؛ فوالله لو سرنا اليه بالجبال والشجر مع الناس ما شككت انه سيظهر؛ ان الله لا معقب لامره ولا راد لفضله. واما قولك يا مذل المؤمنين؛ فوالله لئن يُدَلُّوا ويعافوا احب الي من ان يعزوا او يقتلوا فان رد الله علينا حقنا، فى عافية قَلِينا، وَسَأَلْنَا الله العون على امره، وان صرفه عنا فليكن كل رجل منكم جِلْساً من أخلايس يَتِيته مادام مُعَاوِيَةَ حياً فان يهلك ونحن وانتم احياء، سألتنا الله العزيمة على رشدنا والمعونة على امرنا وأن لا يَكِلُنَا الى أَنفُسِنَا «إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» انتهى كلامه عليه السلام.

فيا ايها العلماء الذين شبه رسول الله صلى الله عليه واله شأنهم بالانبياء! حيث قال: «علماء امتى كانباء بنى اسرائيل آ» لقد كان من شأن الانبياء ما اوضح الله بقوله «وَكَايُنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٌ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» الى قوله «فَاتَا هُمُ اللهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ» الايه. فادعوا الى سبيل ربكم بالحكمة والموعظة الحسنة بشاره و انذارا واجملوا لسانكم لسانا واحداً سراً و جهاراً قائلين ما قال نوح لقومه «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً».

فانكم معاشرا العلماء! ان اعتصمتم بحبل الله جميعا ولا تفرقتم فى

١. نعل / ١٢٨، الامامة والسياسة ج ١ ص ١٦٣ - ١٦٤ .

٢. الدرر المنتشرة فى الاحاديث المشتهرة ص ١١٣ (مصر، حلى).

٣. آل عمران / ١٤٦، ١٤٧ .

٤. نوح / ١٠ .

كلمتكم و معاهدتكم فتيقنوا انه لم يفترق عنكم احد من الرعية والامراء و عمال كل البلاد خوفا من نزول العذاب و النكال والانقراض والاستيصال؛ و نستعيد بالله ان تكون مصداقين لحديث - ان صح - فقد روى في كتاب الخراج «انه نادى رجل في مسجد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وقال: من يدلنى على من آخذ علما و مرّ فقال له احد: يا هذا هل سمعت قول النبي صلى الله عليه واله وسلم: انا مدينة العلم و على بابها فقال: نعم، فقال: اين تذهب؟ و هذا على بن ابيطالب فانصرف الرجل و جثى بين يديه عليه السلام فقال له: من اى بلاد انت؟ فقال من اصفهان. فقال له اكتب. املى على بن ابيطالب عليه السلام: ان اهل اصفهان لا يكون فيهم خمس خصال: السخاوة و الشجاعة و الامانة و الغيرة و حُبنا اهل البيت. فقال: زدنى! يا امير المؤمنين قال باللسان الاصفهاني: آروت اين و ش. يعنى اليوم حسبك هذا» الحديث؛

فاين السخاوة و المؤاساة بيننا و الفقراء و المساكين لقد ماتوا من الجوع و يموتون و قال امامنا امير المؤمنين عليه السلام: «أَوْ أَيْتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَزْنِي وَ أَكْبَادَ حَزْنِي أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ: وَ حَسْبُكَ ذَاةٌ أَنْ تَسَيْتَ بِسَيْتِي وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَجِيءُ إِلَى الْقِدْأِ»

و اين الشجاعة و الامانة و اين الغيرة و قد سببت من اكناف البلاد النسوان و استحلّت الفروج و قعد قومنا مع القاعدين و ما عزموا على الخروج. فان كان هذا هو التشيع و الايمان فقد قال جلّ من قائل: «قُلْ بِنَسْمَا

١. الخراج و الجرائح ج ٢ ص ٥٤٥، بحار الانوار ج ٤١ ص ٣٠١.

٢. نهج البلاغه نامه ٥٤ بند ١٤.

يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^١».

ولقد كان مما وصى به امير المؤمنين عليه السلام مالك بن اشتر ان قال: «وَاجْعَلْ لِدَوَى الْخَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفْرَعُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصُكَ وَتَجْلِسَ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَوَاضِعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَهْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَ شُرَطِكَ حَتَّى تُكَلِّمَكَ مُكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَمَتِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: «لَقَدْ أَتَقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَاخَذُ^٢ لِلضَّعِيفِ فِيهِ^٣ حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَمَتِّعٍ^٤» الحديث.

فَلْيَعْلَمْ كُلُّ ذِي حِجَى إِنْ حَجَّ إِنْ الْقَوْمَ لَكُنَّا قَالَ امير المؤمنين عليه السلام و ليسوا الامصداقين لما قال الله تعالى: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهِ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ وَإِذَا قِيلَ لَهُ آتِنِي اللَّهُ أَخَذَتْهُ الْعِرَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ يَبْسُ الْيَهَادُ» و من رضى منهم لكان شريكاً فى اوزارهم كما قال اميرالمومنين عليه السلام: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السُّخْطُ وَ إِنَّمَا عَقَرُ نَاقَةَ تَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهْمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَوْهُ يَلْرُضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ^٥».

فقد ظهر من كلامه عليه السلام ان من رضى من مثل هذا السلطان فقد رضى بتخريب ممالك المسلمين و سفك دمائهم و سبى ذراريهم و

١ . بقره / ٩٣ .

٢ . و فى النهج «لن» .

٣ . و فى النهج «لا يؤخذ» .

٤ . و فى النهج «فيها» .

٥ . نهج البلاغه نامه ٥٣ و فى النهج «متمتع» .

٦ . بقره / ٢٠٥ .

٧ . شعراء / ١٥٧ نهج البلاغه خطبه ٢٠ .

نسوانهم؛ فهلاً نكون من الحكماء الالهيين والاطباء الروحانيين والعلماء الربانيين الذين وصفهم الله تعالى بقوله: «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّاتَيْنِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» و نعتوا بقوله تعالى: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ».

وهم قوم اشار اليهم اميرالمؤمنين عليه السلام: «طُوبَى لِلرَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاهِغِينَ فِي الْأَجْرَةِ أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا وَ تَرَاتِبًا فِرَاشًا وَ مَاوًا طَيِّبًا وَ الْقُرْآنَ شِعَارًا وَ الدُّعَاءَ دِنَارًا ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِثْهَاجِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» وقد قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «وَ ذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُوا فِيهِ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ تُوْمَةً إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرَفْ وَ إِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ أَعْلَامُ السُّرَى لَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ وَلَا بِالْمَذَابِيحِ الْبُذُرُ، أُولَئِكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَ يَكْثِفُ عَنْهُمْ جَزَاءَ يَفْتَمِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ تَكْفِي فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا تَكْفِي الْإِنَاءُ لِمَا فِيهِ. أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ اللَّهُ قَدَ أَعَادَكُمْ أَنْ يَعُورَ عَلَيْكُمْ وَ لَمْ يُعِدْكُمْ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ^١ وَ قَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ»^٢.

ولقد ابتلينا بذاهية عمياء جنديس وقد قال اميرالمؤمنين عليه السلام:

١ . آل عمران / ٧٩ .

٢ . حج / ٤١ .

٣ . نهج البلاغه، قصاصالحكم / ١٠٤ .

٤ . وفي النهج «المذابيح» .

٥ . وفي النهج «من ان...» .

٦ . نهج البلاغه خطبه ١٠٣ .

٧ . مؤمنون / ٣٠ .

«وَلَا يَذْعُوا لَكَ شَرَفَ امْرِئٍ إِلَىٰ أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَايِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا وَلَا صَعَةً امْرِئٍ أَنْ تُصَغِّرَ مِنْ بَلَايِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا وَازْدُدْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُظِلُّكَ^١ مِنَ الْخَطُوبِ وَ يَشْتَبِهَ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبحَانَهُ لِقَوْمِ أَحَبِّ إِزْشَادِهِمْ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ^٢» فَالزَّادُ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ لِمُخَاحَمَةِ كِتَابِهِ وَ الزَّادُ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِالسُّنَنِ الْجَامِعَةِ^٣» الْحَدِيث.

وقد قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَّ الْمَاءَ وَ مَنْ خَالَفَ فَقَدْ وَقَعَ فِي التِّيهِ^٤» وقال ايضا عليه الصلوة والسلام: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِحُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلْبِ أَهْلِ إِنْ النَّاسِ^٥ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ مَا يُدْعَىٰ سَبْعُهَا قَصِيرٌ وَجَوْعُهَا طَوِيلٌ» انتهى كلامه عليه السلام.

فيا معشر اخوانى المؤمنين و علماء منهاج اميرالمؤمنين عليه السلام! لئن زعتم انكم اليوم مستضعفون، فأخشوا من يوم يقول الذين استضعفوا «لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ^٦» فلا تكونوا تبعاً للمستكبرين واصبروا على الحق ولقد قال الله تعالى: «وَ تَبَلَّوْا كُنْكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الشَّرَاتِ وَ

- ١ . و فى النهج «يدعونك».
- ٢ . و فى النهج «تستصغر».
- ٣ . و فى النهج «يفلعلك».
- ٤ . نساء / ٥٦ .
- ٥ . نهج البلاغة، الكتاب ٥٣ .
- ٦ . نهج البلاغة، الخطبه ٢٠١ .
- ٧ . و فى النهج «فان الناس قد...».
- ٨ . ابراهيم / ٢١ .

بَشِيرِ الصَّابِرِينَ^١».

ثم انه اذا فعلنا ما امر الله به وكتبنا على ذلك كتابا وفتوى بخواتيم جمعينا ولم تفترق في الكلمة، فان شاء الله لن يفترق علينا احد من الرعية فيما نصح الله ورسوله وامير المؤمنين عليه السلام في مصلحة الملك والملة والدين والدولة. فان قال قائل ان القوم «يجيبون فقه قال الله تعالى: «وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعْبُدُونَ قَوْمًا لَمْ يَكُنْ لَهُمُ اللَّهُ مَهْلِكَهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَفْذُورَةٌ إِلَى رَبِّهِمْ وَاعْلَمُوا بِتَقْوَىٰ»^٢.

وقد ورد في الكافي عن امير المؤمنين عليه السلام^٣: «إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِقِيَرِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ^٤ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْعُجْبَةَ عَلَيْهِ أَكْثَمَ وَالْحَسْرَةَ أَذْوَمَ عَلَىٰ هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْتَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ، مِنْهُ عَلَىٰ هَذَا الْجَاهِلِ الْمُتَعَيِّرِ فِي جَهْلِهِ وَكِلَاهُمَا خَائِرٌ بَايِرٌ، لَا تَزْنَابُوا فَتَشْكُوا، وَلَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا وَلَا تُرْخَصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبُوا وَلَا تُذْهِبُوا فِي الْحَقِّ فَتَخْسِرُوا^٥»
الحديث.

فاياكم والمداهنة في الحق؛ ثم اياكم والمداهنة في الحق ثم اياكم والمداهنة في الحق؛ «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً^٦».

١. بقره / ١٥٥.

٢. اعراف / ١٦٤.

٣. اول الحديث هكذا: ايها الناس، اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون...

٤. الاستفاقة بمعنى: الرجوع الى ما شغل عنه و شاع استعماله في الرجوع عن السقم الى الصحة.

٥. وفي النهج «منها».

٦. الكافي ج ١ ص ٤٥ و نهاية الحديث هكذا: ومن الحق ان تفقهوا و من الفقه ان لا تفتروا.

٧. الانفال / ٢٥.

ولقد قال الله تعالى شانه و عظم احسانه: «الْمَرْكِبَاتُ أُخِيَمَتْ أَيَاتُهُ ثُمَّ فَضِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ وَإِنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ تُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ» وقال عز شأته: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»^١. وانى لاستغفرالله لنا ولكم و لجميع المؤمنين والمؤمنات انه غفور رحيم قائلين بما قال ابونا آدم عليه السلام: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^٢.

و جعلنا الله و اياكم من الذين اخلصوا دينهم لله و «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»^٣.

والسلام علينا و عليكم و على كل من اتبع الهدى من المسلمين والمسلمات والمؤمنين والمؤمنات و صلى الله عليه محمد واله الطاهرين^٤.

١ . هود / ١ .

٢ . النساء / ١١٠ .

٣ . اعراف / ٢٣ .

٤ . زمر / ٣ .

٥ . كتبت هذه الرسالة فى يوم ١٦ من صفرالمظفر من سنة ١٤١٣ بيدالفقيهالحقيررسول جعفرىان فى مكتبة السيد البروجردى رحمه الله فى مسجدالاعظم فى قمالمقدسة.

توچمه فارسی رساله سیاسی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[مقدمه]

ستایش خدای را که سرور شماست؛ بهترین سرور و یاور. و اوست قاهر بر بندگانش؛ و اوست دانای آگاه! کسانی که در پی جز اویند، حتی قظمیری^۱ را صاحب نیستند.

و درود و سلام بر شاهد بشارت دهنده و هشدارگر، دعوت کننده بسوی حقتعالی به اجازه او؛ دعوت گر به چراغ پرفروز؛ محمد مصطفی و خاندانش که روشنائی در تاریکی اند و روزنه های امید. کسانی که امتش را از عذاب آن روز بزرگ رهائی خواهند بخشید.

اما بعد: ای عالمان! این کتاب که اکنون ارائه شده حق ناب است گرچه حق تلخ است. این کتاب خبر درستی از سبأ آورده و پرتوی از کتاب روشنگر و سخنان بزرگ دین، امیر مؤمنان (ع) که گوش نگه دارنده - از میان شیعه ائمه معصومین - اندرز آن فرا می گیرد.

ای علمای دین خدا و شیعه آل رسول خدا! همانا طلیعه فتنه کور

۱. هست خرما یا پوسته نازکی بر روی هسته خرما.

ای علمای دین خدا و شیعه آل رسول خدا! همانا طایفه فاسد کور آشکار شده، بلا نازل گردیده، نعمت تغییر یافته، خون‌ها ریخته شده و فرزندان و زنان شیعه همچون بردگان و کنیزکان به اسارت رفته‌اند. سرتاسر کشور به انواع دردها بیمار گشته، آن چنان که پزشکان از درمانش عاجز مانده‌اند و آرای زیرکان و عاقلان در درمانش به اختلاف و سرگشتگی درافتاده؛ آن چنان که برای این درد کشنده درمانی نمی‌یابند. در این زمان، که زمان سرگشتگی و غیبت امام است چاره‌ای جز درمان با کتاب خدای نیرومند دانا، و جز پیروی از احادیث ائمه معصومان - این دعوتگران به خدا در حیات و مماتشان - در چنین «صیبه‌های بزرگی» نیست. پس ای مردم، دعوت خداوند را اجابت کنید و بدو ایمان آورید، که گناهان شما را خواهد بخشید و شما را از عذاب دردناک در امان خواهد داشت. آن کس که دعوت خدا را اجابت نکند در زمین و آسمان‌ها مدرتی نخواهد داشت و جز خدا سرور و پادشاه در دوزخ است. پس بر ماست تا اسباب خرابی و بی‌نظمی و فساد مملکت را نیز برعائش راه، با استمداد از کتاب خدا و کلمات معصومین یادآوریم. مردم نگویند که ما از این امر در غفلت هستیم برای پیروی. کار خدا بر انسانها و قوم ما، به حق، راهی بگشا که بهترین راه گشایان خدا است و بر شما پادشاهان به نسخه‌ای از قانون پروردگار عالمیان تمسک کنید که خداوند آنرا چنین وصف کرده: «و با این قرآن چیزی را که برای مؤمنان نافع است است»

نازل می‌کنیم^۱» و همچنین قانون برگرفته از کلمات بزرگ دین امیرالمؤمنین (ع) و ائمه معصومین (ع) که درود خدا و ملائکه و تمامی خلق خداوند بر آنان باد، تنها به کمک اینهاست که می‌توان دردها را درمان بخشید. و بدانید که [خداوند حق می‌گوید و راه را می‌شناساند. پس اگر کسی آورنده قرآن را به جنون متهم کند، آنکس که برتر و بزرگتر از هر گوینده‌ای است فرمود: «من شما را به یک مطلب موعظه می‌کنم و آن اینکه برای خدا دو نفر دو نفر و یک نفر یک نفر پیاخیزید آنگاه به تأمل پردازید [خواهید دانست] که صاحب شما مجنون نیست.»^۲

این کتاب جز به آنچه که امیر مؤمنان (ع) در سخن آتی بیان می‌کند به پیروی دعوت نمی‌کند آنجا که فرمود: «خدایا! تو می‌دانی آنچه از ما رفته، که به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه از دنیای ناچیز، خواستن زیادتی؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم تا بندگان ستم دیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ات اجراء گردد.»^۳

دلائل خرابی و نشانه‌های آن

اسباب [خرابی] همان است که امیر مؤمنان (ع) فرموده: «ای مردم!

۱. اسراء / ۸۱.

۲. بقره / ۱۷۶.

۳. نهج البلاغه خطبه ۱۲۱. ترجمه‌های کلمات امیر مؤمنان در نهج البلاغه را از ترجمه استاد شهیدی آورده‌ایم. ترجمه آیات قرآنی را نیز جز یکی دو مورد از ترجمه قرآن توسط استاد عبدالمحمد آینی نقل کرده‌ایم.

همانا دنیا آرزومند و خواهان خود را فریب می‌دهد، آن را که در خواستن وی با دیگران همچشمی کند؛ عزیز نمی‌دارد، و کسی را که بر او چیرگی جوید مغلوب می‌سازد، و به خدا سوگند هرگز مردمی زندگانی خرم و نعمت فراهم را از کف ندادند مگر به - کیفر - گناهانی که انجام دادند « که خدا بر بندگان ستمکار نیست. »

و اگر مردم هنگامی که بلا بر آنان فرود آید، و نعمت ایشان را زوال پیماید، فریاد خواهند از پروردگار، با نیت درست و دلهایی از اندوه و بیم سرشار؛ هر رمیده را به آنان باز گرداند، و هر فاسد را اصلاح سازد، و من می‌ترسم که شما در فترت [نادانی باشید]. کارهایی انجام گرفت و شما بدان گرایید که در آن نزد من ستوده نبودید. اگر آنچه از دست دادید به شما باز گردد نیکبختانید. و بر من جز کوشش نباشد اگر خواهم، بگویم، گویم: خدا آنچه را گذشت بیخشاید^۱.»

در کافی از رسول خدا (ص) روایت شده: «پنج چیز است که اگر به آنها رسیدید به خدا پناه برید...» تا آنجا که می‌گوید: «و آنان تقض عهد خدا و رسول نخواهند کرد جز آنکه خداوند دشمنشان را بر آنان مسلط خواهد کرد و آنچه را در دست دارند از دستشان خواهد گرفت. [و آنان اگر] امر به معروف و نهی از منکر نکنند خداوند نیرویشان [را برای درگیری] میان خودشان قرار خواهد داد^۲.»

و در حدیث دیگر آمده: [اگر آنان] امر به معروف و نهی از منکر

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۷۸.

۲. کافی ج ۲ ص ۳۷۳.

نکردند و پیروی نیکان از اهل بیت (ع) نکردند خداوند، اشرار آنان را بر آنها مسلط می‌کند. در آن زمان، گر پاکان آنان [نیز] دعا کنند، دعایشان مستجاب نخواهد شد^۱ رسول خدا (ص) درست فرموده است!

در تهذیب، از امام باقر علیه‌السلام حدیث بلندی در تهدید ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر آمده؛ آنگاه فرموده: «خداوند به حضرت شعیب (ع) وحی فرستاد که من صد هزار کس از قوم تو را عذاب کنم! چهل هزار کس از اشرار و شصت هزار کس از پاکان. شعیب (ع) گفت: درباره اشرار درست اما چرا پاکان؟ خداوند وحی فرستاد که: آنان با اهل گناه مداهنه کرده و از خشم من خشمگین نشدند^۲».

اکنون دانایان باید به تفکر برخیزند و برپا دارنده قسط باشند و گواهانی برای خدا؛ حتی اگر بر ضد خودشان. پدر یا مادر و یا نزدیکانشان باشد. علما باید بدانند و چگونه نمی‌دانند که این سخن، سخن درست و روشنی که: زمانی که ما امر به معروف را و نهی از منکر را رها کردیم و پیروی از پاکان و برگزیدگان اهل بیت نکردیم، از خواسته‌های نفس خویش پیروی کردیم، با اهل گناه مداهنه کرده و با خشم خدا خشمگین نشدیم، تا آنجا که بیشتر عوام آیات خدا را به استهزاء گرفتند، زندگی دنیا آنان را فریب داده و حتی دسته‌ای از خواص کتاب خدا را پشت سر انداختند تا به بهای اندکی دست بایند؛ آنگاه بود که ما از راه ائمه معصومین (ع) دوری جستیم و به ستمگران، برای دست‌یابی به جاه و

۱. کافی ج ۲ ص ۳۷۴.

۲. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۶ از تهذیب ج ۲ ص ۵۸، فروغ کافی ج ۱ ص ۳۴۲.

عزت نزد سلاطین و امراء تکیه کردیم و به قومی که پیش از این از رفاه طلبان بودند نزدیک شدیم تا به کمک آنان از دنیا بهره‌ور شویم و همراه گروهی از اسراف کاران از آن بهره جستیم و امیر مؤمنان (ع) فرمود: «مردمان همراه پادشاهان و دنیايند مگر آنان که خداوند حفظشان کند»^۱

به خدا پناه می‌بریم که مصداق این سخن ابی‌عبدالله علیه‌السلام - که در کافی روایت شده - باشیم: «زمانی که دیدید عالمی دنیا دوست شاه تو را در دینش متهم کنید هر کسی نسبت به آنچه دوست دارد تعلق خاطری دارد»^۲ و آن حضرت فرمود: «خداوند به حضرت داود (ع) و سوسا فرستاد مباد من و خودمند عاالی که شیفته دنیااست فرار مده. او تو را از محبت من باز می‌دارد. اینان را هزاران پندگان مرید من هستند. کنیزان کاری که من با آنان انجام می‌دهم آنکه شیرینی تنابجات با خودم را از دهان آنان برمی‌گیرم»^۳.

رسول خدا (ص) نیز فرمود: فقهاء امانت‌دار رسولانند تا وقتی که در دنیا وارد نشوند. از آن حضرت پرسیدند: ورود آنان در دنیا بد چه مناسبت؟ آن حضرت فرمود: «پیروی از سلطان»! وقتی چنین کردند در دینتان از آنان بر حذر باشید»^۴.

۱. توح البلاءه تطبه ۱۱۰

۲. کافی ج ۱ ص ۲۹

۳. همان.

۴. همان.

از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده که فرمود: کسی که دانش اندوزی کند تا به علم خویش بر عالمان فخر بفروشد، یا با نادانان به جدال برخیزد، یا توجه مردم را بسوی خود جلب کند نشیمنگاه او [در قیامت] پر از آتش خواهد شد؛ ریاست جز برای اهل آن سزاوار نیست^۱.

در این هنگام است که: «به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد^۲» و خداوند نیز فرموده: «زیرا خدا نعمتی را که به قومی ارزانی داشته است، دگرگون نسازد، تا آن قوم خود دگرگون شوند^۳» و در این زمان است که کار شاه و رعیت آنچنان است که خدا فرموده: «خداوند قریه‌ای را مقل می‌زند که امن و آرام بود؛ روزی مردمش به فراوانی از هر جای می‌رسید اما کفران نعمت خدا کردند و خدا به کفر باعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت^۴» و خداوند فرموده: «پس اگر او قادر بر آن هست که از فراز صفت با او برساند؛ این مردمان هر ساله بفرستد یا شمار را گروه گروه ببرد و بکشد و خشم از او بگریزد و او به گروه دیگری بپوشاند. پس اگر که آیات را بگردانند و تورات را برانند و بکنیم و باشد تا به قوم در آید^۵» و فرمود: «و بدین سان همه کاران را به کفر کارخانه که می‌گرداند بر یکدیگر مسلط می‌سازیم^۶» و فرمود: «پس اگر دگوار تو هیچ

۱. کافی ج ۱ ص ۲۷.

۲. بقره / ۴۱.

۳. اعراف / ۵۴.

۴. نحل / ۱۱۲.

۵. مائده / ۶۵.

۶. احزاب / ۱۹۶.

قریه‌ای را که مردمش نیکوکار باشند به ستم هلاک نخواهد ساخت^۱ و فرمود: «خداوند به مردم ستم نمی‌کند ولی مردم خود به خود ستم می‌کنند^۲».

درمان و معالجه

ای بندگان خداوند؛ اکنون فریاد کوچ در میان ما برخاسته، دیگر در این دیار جز اندکی از رعیت بر جای نمانده؛ خراج دهندگان، تجار و اهل صنعت و فقرا و مساکین همه از میان رفته‌اند، آن چنان که از خانه‌ها و بازارها جز صدای آه و ناله بگوش نمی‌رسد^۳. بسیاری از مردم از گرسنگی و قحطی مرده‌اند. اما آنان که هنوز از دنیا به‌رو روند، اسراف‌کنندگان و ثروتمندان غافل مرفه، اکنون اطمینان دارند و گمان دارند که ایمن خواهند بود، بلکه بر این گمان هستند که مهلت می‌یابند تا پس از مرگ فقرا و مساکین، روزی دیگر در آید تا به بهره‌وری بپردازند، «آری، بزودی خواهند دانست، باز هم آری بزودی خواهند دانست^۴». به خدا سوگند غیرت الهی اجازه نخواهد داد که پس از مرگ بیچارگان و فقیران، اینان، از تبعات این مصیبت در امان بمانند، بلکه [یابد بدانند] آخرین‌شان از همان ظرفی سیراب خواهد شد که اولشان!! که خدا فرمود: «خدا بر آن

۱. هود / ۱۱۷.

۲. یونس / ۴۴.

۳. الحنین والاین: ناله گوسفندان و فریاد ماده شتران.

۴. نباء / ۴، ۵.

نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون هستید رها کند، می‌آزماید تا ناپاک را از پاک جدا کند.^۱» و خداوند فرمود: «ای مردم شما به خدا نیازمندید؛ اوست بی‌نیاز ستودنی، اگر بخواهد شما را از میان می‌برد و مردمی تازه می‌آورد.^۲» و فرمود: «چه بسیار قریه‌هایی ستم پیشه را هلاک کردیم و سقفهایشان فرو ریخت و چه بسیار چاهها که بیکاره ماند و قصرهای رفیع گچکاری بی‌صاحب^۳!»

روایت شده است که در زمان رسول خدا قحطی آمد تا آنکه مردم پشم شتر مخلوط شده با خون را می‌خوردند. آنگاه خداوند وحی فرستاد که «اگر بر آنها رحمت می‌آوردیم و آزاری را که بدان گرفتارند از آنها دور می‌ساختیم، باز هم همچنان با سرسختی در طغیان خویش سرگشته می‌مانندند^۴».

پس ای علمای دین خدا و دین خاتم رسولان و ای گروه شیعه امیر مؤمنان(ع)! خدای را، خدای را در حفظ جانمان و جانتان و جان مسلمانان و زنانمان و فرزندانمان؛ از غارت ظلم مخالفان منکر، و از این مصیبت بزرگ. هیچکس نبایست گمان کند که اگر در این مصیبت بزرگ سستی کند، خلاصی یابد، بلکه این واقعه آنگونه است که شاعر گفته:

بدرستی است که امری بزرگ و تاریک فرا رسید و نزدیک است

۱. آل عمران / ۱۷۹.

۲. فاطر / ۱۵، ۱۶.

۳. حج / ۴۵.

۴. مؤمنون / ۷۵، ۷۶ و رک تفسیرالصافی ج ۳ ص ۴۰۶ (اعلمی بیروت).

که قحطی نیز بدنبالش باشد.

آتش تنها از دو چوب روشن می‌شود و جنگ نیز تنها از گفتگو
آغاز می‌شود.

اگر تقای تو آتش آن فتنه را خاموش نکنند چه بسا آتش همیزم
آن باز شعله بد آسمان کشد!

و عذاب که بر تمام جز عالمیان می‌تستند که خداوند فرمود: «و آبرای
عالمیان» (معهذ انهم یستند^۱) و اهل مسئولیت جز صاحبان درایت نیستند و
آنها را که در دنیا سست است تا آنگین تر بوده و هر روز بر مسئولیتشان افزون
می‌شود و تقاضایند فرمودند: «پیش از آنکه عذاب فرا رسد، و کسب
پس از آنکه آبرو از دست برود، اگر تان را بر آورید و به او نسایم نه بد آنکه
و در روز قیامت برود و اسلام جز آن نیست که حکمیت بد رسول
و اگذار گردد و انسان تسلیم حضرت حق جل و علا شود که خداوند فرمود:
«سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند مگر آنکه در نزاعی که میان
آنهاست تو را داور قرار دهند و از حُکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود
نشوند و سراسر تسلیم آن گردند^۲» و فرمود: «و هر که بر وفق آیاتی که
خداوند نازل کرده است حکم نکند کافر است^۳» و «ظالم است^۴» و

۱. عنکبوت / ۴۳.

۲. زمر / ۵۴.

۳. نساء / ۶۵.

۴. آل عمران / ۱۰۹.

۵. مائده / ۴۴.

«فاسق است»^۱».

و از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود: «زمانی که بدعت در میان امت من آشکار شود، عالم، همی باید علم خویش اظهار کند؛ اگر کسی چنین نکند لعنت خدای بر او باد»^۲.

بیایید تا بخاطر آنچه در گذشته مرتکب شده‌ایم و به ستمگران گراییدیم، آمرزش بخواهیم، ستمگرانی که امروزه راه معاویه را دنبال می‌کنند. امروز برای استغفار، زبانها آزاد است، اعضای بدن در سلامت است و فرصت آماده. قبل از آنی که زمانی فرارسد: «تا کسی بگوید: ای حسرتا بر آنچه در کار خدا کوتاهی کردم»^۳ و خداوند فرموده: «آنگاه که از سمت بالا و از سمت پایین بر شما تاختند، چشمتها خیره شد و دلها به گامگاه رسیده بود و به خدا گناههای گوناگون می‌بردید، در آنجا مؤمنان در معرض امتحان در آمدند و سخت متزلزل شدند زیرا منافقان و آنهایی که در دلشان بیماری است می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز فریب به ما وعده‌ای نداده‌اند»^۴.

آری حتما وعد خداوند حق است؛ و خداوند برای کسی که او را یاری کند وعده نصرت داده آنجا که فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری

۱. همان.

۲. کافی ج ۱ ص ۵۴.

۳. زمر / ۵۶.

۴. احزاب / ۱۰، ۱۱.

خواهد بخشید^۱». وقتی ما دین خدا را یاری نکردیم، چگونه خداوند ما را یاری می‌کند و قلب‌های ما با یکدیگر پیوند می‌دهد و ترس را در دل دشمنان ما می‌اندازد و خداوند فرمود: «و نیست یاری مگر از سوی خدای پیروزمند دانا»^۲.

عالمان عارف و فقیهان رشد یافته‌ی مرشد، باید آگاه باشند؛ و چگونه آگاه نیستند که خداوند آشکارا بیان کرده که: مسئولیت ما شدیدتر و حجت بر ما سنگین‌تر است؛ در حالی ما کتاب خدا را در میان خود جز اوراق پراکنده نمی‌بینیم که خداوند از زبان رسولش فرمود: «ای پروردگار من، قوم من، ترک قرآن گفتند»^۳ چه بسا دشمنان بر ما غلبه یابند و نباید در این شک کنیم که: «... چون به قریه‌ای در آیند، تباهاش می‌کنند و عزیزانش را ذلیل می‌سازند، آری چنین کنند»^۴ و چنین خواهند کرد و انسان نمی‌داند که فردا چه خواهد شد!

ای برادران ایمانی و ای علمای طریق امیر مؤمنان(ع)! در این واقعه برماست تا خطبه قاصعه را از آن امام برخوانیم تا از سرخود تاج فخر و استکبار را برداشته و در برابر خدای پیروز با قدرت، تواضع کنیم تا آنکه تمامی دین برای خدا باشد. در این موجهای فتنه، نجات جز با کشتی‌های نجات - که همان ائمه هدی‌تگر هستند - ممکن نیست که رسول خدا(ص)

۱. محمد / ۷.

۲. آل عمران / ۱۳۶.

۳. فرقان / ۳۰.

۴. نحل / ۳۴.

فرمود: «مثل اهل بیت من چونان کشتی نوح است؛ کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آنکس که تخلف کرد هلاک گردید.»

امروز تنها رحمت حق تعالی نگاهدارنده ماست. بر ماست تا به امیر مؤمنان (ع) اقتداء کنیم که فرمود: «مردم از گرداب‌های بلا با کشتی نجات برون شوید و به تبار خویش منازید و از راه بزرگی فروختن به یک سو روید که هر که با یآوری برخاست روی رستگاری بیند و گرنه گردن نهد و آسوده نشیند.^۱» و خداوند فرمود: «همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید و از نعمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید و او دلهایتان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید.^۲»

چنین کنید تا خداوند درهای رحمت بر ما بگشاید که اگر او بگشاید کسی را نرسد تا جلوی آنرا بگیرد و اگر او نگشاید کسی نمی‌تواند رحمتی فرستد و اوست بخشنده مهربان.

پس عقیده من بر این است - و از خداوند در اظهار آن توفیق می‌خواهم که - اساس این درمان، و راه نجات از این وضعیت هلاکت‌بار، پیروی از سخن امیر مؤمنان (ع) و بزرگ دین است؛ کسی اگر اطاعتش کنند خدا را اطاعت کرده و اگر نافرمانی‌اش کنند خدا را نافرمانی کرده‌اند و کسانی که به او پناه آورند به خدا پناه آورده‌اند. آن حضرت اوصاف شاه را چنین بیان کرده: «و همانا دانستید که سزاوار نیست بخیل، برناموس و

۱. نهج البلاغه خطبه ۵.

۲. آل عمران / ۱۰۳.

جان و غنیمتها و احکام مسلمانان و لایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مالهای آنها حریص گردد؛ و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد؛ و نه ستمکار تا به ستم، عطای آنان را بپُزد و نه بی‌عدالت در تقسیم مال تا به مردم ببخشد و مردمی را محروم سازد و نه آن که به خاطر حکم کردن، رشوت ستاند تا حقوق را پایمال کند و آن را چنانکه باید نرساند و نه آن که سنت را ضایع سازد و امت را به هلاکت دراندازد^۱».

و نیز آن حضرت فرمود: «بار خدایا هر بنده از بندگانت که گفتار ما را شنید، گفتاری که از روی داد است نه ستم، و موجب اصلاح است نه تباه کننده دین و دنیا، و پس از شنیدن آن سر باز زند و از یاریات باز ایستاد، و در گرامیداشت دینت درنگ کرد و آهستگی نشان داد، ما بر او گواه می‌گیریم بزرگترین گواهان را در دادن گواهی، و نیز گواهی می‌خواهیم بر او از همهٔ آنان که در سرزمین و آسمانهاست ساکن گردانیده‌ای و از آن پس تو ما را از یاری او بی‌نیاز کننده‌ای و او را به کیفر گناهانش گرفتار سازنده^۲».

آنان که مخالفت امر او را می‌کنند باید از فتنه‌ای که بدانها می‌رسد یا عذاب دردناکی که در انتظارشان است بر حذر باشند. شما بدرستی دانستید که اگر شاه، نادان باشد و بدون عقل، سخن هر کس، خوب یا بد را گوش فرا می‌دهد و میان دوست و دشمن، کسانی که در پی آبادانی

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۳۱.

۲. نهج البلاغه خطبه ۲۱۲.

مملکت اند یا کسانی که در صدد تخریب، فرقی نمی‌نهد. او همان ستمگر ترسوی، رشوه‌گیرنده و ضایع‌کننده سنت است. در این صورت است که امت هلاک می‌گردد.

اگر شاه فردی مصمم و صاحب اراده نباشد؛ از آن کسانی که در سخن و تعهدات خود استوارند؛ و بدین صفات در سرزمینش شهرت نیابد، عده‌ای بی‌سروپا در حکومت او طمع خواهند ورزید. در این صورت، آیا آنها که موقعیت برتر دارند، همچون رومیان و هندیان و جز آنها، طمع در مُلک او نخواهند کرد؟ تازه اگر این رخداد [شاید مقصود حمله افغانه] به سلامت و نصرت و پیروزی خاتمه یابد؛ امر کوچکی انجام یافته در حالی که هنوز وقایع بزرگتر و مصیبه‌های پر دامنه‌تر باقی مانده؛ چرا که پس از این رخداد مصیبت‌بار، هیچ ترسوئی از او نرسیده و هیچ امیدواری نسبت به او امیدی نخواهد داشت. ملاک پیروزی بر دشمن همین ترس و امیدی است که در وقت جنگ و اضطراب وجود دارد.

شماها تا چه زمانی سستی می‌کنید، تا کی در امر دین خدا تسامح می‌ورزید و گروهی‌تان از مردم هراس دارید آن گونه که از خدا و یا حتی بیشتر^۱. آنچه را که امامتان امیر مؤمنان (ع) فرموده با صدای بلند اعلام کنید و «سستی مکنید و اندوهگین مباشید زیرا اگر ایمان آورده باشید، برتری خواهید جست^۲» و «بترسید از فتنه‌ای که تنها ستمکاران‌تان را در

۱. اقتباس از آیه ۷۷ سوره نساء.

۲. آل عمران / ۱۳۹.

بر نخواهد گرفت و بدانید که خدا به سختی عقوبت می‌کند.^۱ شما عاجزانه از پرتو پرفروغ چراغ هدایتش بهره‌ور شوید خدا شما را از مردم حفظ خواهد کرد.

در حدیث آمده است که «برای هر امر مشکلی قرعه وجود دارد»^۲ شما نیز پس از قرعه بر یک شاه از این سلسله بزرگ صفوی آراءتان را یکپارچه کنید و بر اساس آنچه امیر مؤمنان (ع) مالک اشتر را بدان دستور داده و از او تعهد گرفته، از شاه میثاق بگیرید درباره مسائلی چون: «گردآوری خراج، پیکار با دشمنان، سامان دادن کار مردم و آباد کردن شهرها» آن امام قانون حکومت و امارت و اداره شهر و کیفیت برخورد با رعیت «و اینکه آنها را صنفهاست که کار برخی جز با برخی دیگر سامان نمی‌یابد، که از جمله آنهاست لشکریان الهی، دبیران که نامه‌های عمومی و یا خصوصی می‌نگارند و داوران دادگستر، کارگزاران که به انصاف و مدارا عمل می‌کنند، اهل خرید و خراج انداز اهل ذمه و توده‌های مسلمان مردم، بازرگانان، اهل حرفت و صنعت، طبقه دون پایه از حاجتمندان و درویشان»^۳.

و نیز مطالبی که درباره کیفیت مشورت، مجهز ساختن سپاه، فرستادن جاسوسان و جز آنها اموری که هر حاکمی را بدان نیاز بوده و راه نجات درگرو آنست، همانگونه که در نهج البلاغه آمده و در روشن ساختن

۱. انفال / ۲۵.

۲. وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۷۸.

۳. نهج البلاغه نامه ۵۲.

مصلحت بندگان نوری بر نوری افزوده است.

لازم است تا بر اساس این معاهده، کاتبی عادل سندی بنگارد میان شاه، ما [علما] و رعیت؛ و این سند، به تمامی بلاد فرستاده شود.

خرابی مملکت از ناحیه غلبه دشمنان نیست بلکه در مرحله نخست غفلت شاه و فساد مالی امیران است. اگر بر این گمان هستید که دشمنان بزودی به هلاکت خواهند رسید، بدانید که علت نخستین هنوز پا برجاست و همینطور بعد از این. آیا بجز این راهی برای درمان این خرابی‌ها وجود دارد و آیا راه نجات دیگری هست؟ امیر مؤمنان (ع) فرمود: «خدایا پزشکان این درد مرگبار به جان آمدند و آب رسانان بدین شوره‌زار ناتوان شدند. کجایند مردمی که به اسلامشان خواندند و آن را پذیرفتند؛ و قرآن خواندند و معنی آن را بگوش دل شنفتند؛ به کارزارشان برانگیختند و آنان همچون ماده شتر که به بچه خود روی آورد، شیفته آن گردیدند، شمشیرها از نیام برآوردند و گروه گروه و صف در صف روی به اطراف زمین کردند، بعضی نجات یافتند و بعضی مردند؛ نه مؤدؤ زنده ماندن زندگان را شنفتند و نه آنان را بر مردگان تغریت گفتند. چشمانشان از گریه تپاه، شکمهایشان از روزه لاغر و به پشت چسبیده، لبهایشان از دعا خشک و پژمرده گردیده، رنگها زرد از شب زنده‌داری؛ رخسارشان گرد فروتنی پدیدار. برادران من اینانند که رفته‌اند و ما راست که تشنه

دیدارشان بپاییم^۱»

ای برادران دینی ما، و ای علمای امت رسول‌الله (ص)! اگر از آن دسته مردانی هستیم که امیر مؤمنان (ع) و صفشان کرد، حداقل برای حفظ حیات آنان و نگهداری دختران و پسران و زنان، به ناچار تلاشی کنید تا جان در امان بماند و فرزندان و زنان از ننگ بزرگ در امان باشند پیش از آنکه ننگ همراه عذاب دردناک یکباره بر سرمان فرود آید «و آن زمان گریزگاهی نباشد^۲».

اکنون حتی مصالحه و مسالمت میان دو فرقه، برای حفظ جان مسلمانان و خلاصی از قحطی و خشکسالی، ننگ نیست. همچنان که امام مجتبی (ع) با معاویه صلح کرد. روایت شده است که پس از پایان مصالحه، امام بر منبر نشست و پس از سپاس خدای فرمود: «ای مردم! خداوند نخستین شما را بوسیله خاندان ما هدایت کرد و خون شما را با آخرین فرد خاندان ما حفظ نمود. شما تعهدی در قبال بیعت من داشتید تا با هر کس جنگ کردم بجنگید و با هر کس به مسالمت رفتار کردم چنین کنید. من با معاویه مصالحه و بیعت کردم شما نیز بیعت کنید «و نمی دانم شاید این آزمایش برای شما و بهره مندی تا به هنگام مرگ باشد^۳» و با دست اشاره به معاویه فرمود.

روایت شده است که سلیمان بن سرد خزاعی بزرگ اهل عراق - بر

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۲۱.

۲. ص ۳/.

۳. انبیا/ ۱۱۱.

امام وارد شده و به آن حضرت با عنوان «ای کسی که مؤمنان را ذلیل کردی، سلام کرده و مطالبی گفت! امام در پاسخش فرمود: اگر من دربارہ دنیاداری مصمم بودم و برای آن کار و تلاش می‌کردم، در این راه معاویہ از من قوی‌تر و جسورتر نبود^۱. در آن صورت عقیدہ من نیز جز آن بود کہ دیدید. اما من بہ خدا سوگند، خدا را و شما را گواہ می‌گیرم کہ در این کار ہدفی جز حفظ خون شما و اصلاح میانتان نداشتم. از خدا بترسید و بہ قضای الہی راضی باشید و کار را بہ او واگذارید و در خانہ‌ہاتان بمانید و دست نگہ دارید تا پاکان آرامش یابند و از دست شروران در امان باشند. پدرم برای من روایت کرد کہ معاویہ این امر را از من خواہد گرفت حتی اگر ما با کوه‌ہا و درختان بہ جنگ او برویم؛ تردیدی ندارم کہ او غلبہ خواہد یافت چرا کہ فرمان خداوند تغییری نکرده و کسی را یارای نفی فضل او نیست؛ اما اینکہ مرا مذل المؤمنین خواندی برای من [در چنین شرائطی] سالم ماندن و ذلیل شدن بہتر از عزیز بودن و کشتہ شدن است، اگر خداوند در سلامتی حق ما را بہ ما باز گرداند، از خداوند در کارش استمداد می‌جویم و اگر از دست ما گرفت، تا وقتی کہ معاویہ زندہ است، ہر کدام پلاس خانہ خود شویم. اگر او مرد و ما و شما زندہ بودیم از خداوند بر پیروزی مان کمک خواہیم جست و این کہ ما را بہ خود وانگذارد کہ «خداوند با پرهیزکاران و کسانی است کہ کارہای نیکو انجام می‌دهند^۲».

۱. رک: بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۰، انساب الاشراف ج ۲ ص ۴۸ - ۴۹ (طبع محمودی).

۲. الامامة والسياسة ج ۱ ص ۱۶۳ - ۱۶۴؛ نحل / ۱۲۸.

ای علمایی که رسول الله (ص) مرتبت آنان را در حد مرتبت رسولان بنی اسرائیل دانسته، که: «علمای امت من همانند انبیای بنی اسرائیل اند»؛ از جمله کارهای انبیاء آن است که خدا در بیانش فرمود: «چه بسا پیامبرانی که خدادوستان بسیار، همراه آنان به جنگ رفتند و در راه خدا، هر چه به آنها رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و سرفروید نیاوردند و خدا شکیبایان را دوست دارد» تا آنجا که فرمود: «خدا پاداش این جهانی و پاداش نیک آنجهانی به ایشان ارزانی داشت».^۲

مردم را با حکمت و پندهای نیکو به راه خدا دعوت کنید، بشارت و انداز؛ و زیانتان را در پنهان و آشکار یکسان سازید و آنچه را نوح (ع) گفت بگویید که «از پروردگارتان آموزش بخواهید به درستی که او آمرزنده است».^۳

پس ما ای علما! اگر به ریسمان الهی چنگ زنید و در سخن خویش و تعهدات تان به اختلاف با یکدیگر برنخیزید یقین کنید که احدی از مردم، امیران، کارگزاران بلاد، به دلیل ترس از عذاب الهی، و نابودی و درماندگی، از شما جدا نخواهد شد.

به خدا پناه می‌بریم از این که مصداق این حدیث باشیم - اگر درست باشد - که در الجرایح آمده که: مردی در مسجد رسول خدا (ص)

۱. الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشتهره ص ۱۱۳ (مصر، حلبی)

۲. آل عمران / ۱۴۶.

۳. نوح / ۱۰.

فریاد زد: چه کسی است تا مرا بسوی کسی هدایت کند تا من از او دانش فراگیرم؟ و رفت! یک نفر به او گفت: ای مرد! آیا این سخن رسول خدا(ص) را شنیده‌ای که فرمود: من شهر علمام و علی در آنست! آن مرد گفت آری. این شخص جواب داد: پس به کجا می‌روی! این علی بن ابیطالب است. آن شخص رفت و این مرد نزد امام آمد و در برابرش نشست. امام از او پرسید: از کدامین شهر هستی؟ گفت از اصفهان. امام گفت: بنویس! آنگاه چنین املاء فرمود: مردم اصفهان فاقد پنج خصلت‌اند: سخاوت، شجاعت، امانت، غیرت و دوستی اهل بیت! آن مرد گفت: بیفزای امام به زبان اصفهانی فرمود: اروت این وس؛ یعنی: امروز برای تو بس است.^۱

کجاست سخاوت و همیاری میان ما؛ در حالی که فقیران و درماندگان از گرسنگی مردند و می‌میرند و در حالی که امام ما فرمود: «ومن سیر بخوابم و پیرامونم شکمهایی باشد از گرسنگی به پشت دوخته و جگرهایی سوخته. یا چنان باشم که گوینده سروده:

درد تو این بس که شب سیر بخوابی و گرداگردت جگرهایی بُود
در آروزی پوست بزغاله^۲»

کجاست شجاعت و امانت و غیرت! در حالی که از سرتاسر بلاد، زنان به اسیری رفته‌اند، ناموس از میان رفته و مردمان با نشستگان نشسته

۱. الخراج و الجرایح قطب‌الدین الراوندی، قم، مؤسسة الامام‌المهدی (عج) ج ۲ ص

۵۴۶، بحار ج ۴۱ ص ۳۰۱.

۲. نهج البلاغه نامه ۴۵.

و قیام نکرده‌اند. اگر این ایمان و تشیع است؛ باید همان را گفت که خداوند فرمود که: «بگو: اگر بدانچه می‌گویید باور دارید باورتان شما را به بدکاری وا می‌دارد^۱»

از جمله توصیه‌های امیر مؤمنان (ع) به مالک اشتر این است که «و بخشی از وقت خود را خاص کسانی کن که به تو نیاز دارند، خود را برای کار آنان فارغ‌دار و در مجلس عمومی بنشین و در آن مجلس برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش و سپاهیان و یارانت را که نگهبانانند یا تو را پاسبان، از آنان بازدار تا سخنگوی آن مردم، با تو گفتگو کند بی‌درماندگی در گفتار؛ که من از رسول خدا (ص) بارها شنیدم که می‌فرمود: هرگز امتی را پاک نخوانند که در آن امت، بی‌آنکه در گفتار درمانند، حق ناتوان را از توانا نستانند^۲»

هر عاقلی باید بداند که این قوم آنچنان است که امیر مؤمنان (ع) گفته و جز مصداق این آیت نیستند که «چون از نزد تو باز گردد، در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد و خدا فساد را دوست ندارد. و چون به او گوید که از خدای بترس، در گناهکاری دستخوش خود خواهی شود، جهنم آن آرامگاه بد، او را بس باشد^۳»

هر کسی نیز بکار آنان رضایت دهد؛ در گنااهش با آنان شریک خواهد بود آن چنان که امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید: «مردم! خشنودی و

۱. بقره / ۹۳.

۲. نهج البلاغه نامه ۵۳.

۳. بقره / ۲۰۵.

خشم، همگان را در - پیامد یک امر - شریک سازد. چنانکه ماده شتر ثمود را یک تن پی نمود و خدا همه آنان را عذاب فرمود؛ چراکه همگی آن کار را پسندیدند و خدای سبحان فرمود: «ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند»^۱.

از سخن امام چنین برمی آید که، کسی که رضایت بدین شاه^۲ دهد به تخریب سرزمینهای مسلمانان و خونریزی و اسارت فرزندان و زنان رضایت داده است. آیا ما که از جمله حکمای الهی، طیبیان روحانی و عالمان ربانی نیستیم و کسانی که خداوند در وصفشان فرمود: «همچنان که از کتاب خدا می آموزید و در آن می خوانید، از پرستندگان خدا باشید»^۳ و نیز در وصفشان فرمود: «همان کسان که اگر در زمین مکانتشان دهیم، نماز می گزارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و سرانجام همه کارها با خداست»^۴ و اینان همان کسانی اند که امیر مؤمنان (ع) در وصفشان فرمود: «خوشا آنان که دل از این جهان گسستند و بدان جهان بستند. آنان مردمی اند که زمین را گسترده خود گرفته اند و خاک آنرا بستر. و آب آنرا طیب. قرآن را به جانشان بسته دارند و دعا را ورد زبان. چون مسیح دنیا را از خود دور ساخته اند»^۵.

۱. شعراء / ۱۵۷.

۲. قاعد تا مقصود اشرف یا محمود افغان است.

۳. آل عمران / ۷۹.

۴. حج / ۴۱.

۵. نهج البلاغه کلمات قصار / ۱۰۴.

و نیز امیر مؤمنان(ع) فرمود: «واین روزگاری است که در آن رهایی نیابد جز با ایمانی بی نام و نشان، گمنام در نظر مردمان. اگر باشد، شناسندش، و اگر نباشد، نپرستندش. اینان چراغهای هدایتند و راهنمایان شبزوان بیابان ضلالت. نه فتنه جویند و نه سخن این را بدان رسانند و نه زشتی کسی را به گوش این و آن خوانند. خدا درهای رحمت خود را به روی اینان گشوده است و سختی عذاب خویش را از آنان برطرف فرموده. ای مردم! به زودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن بپردازند، همچون ظرفی که واژگونش کنند. مردم! همانا، خدا شما را پناه داده است، و بر شما ستم روا ندارد اما پناهتان نداده است که در بوتۀ آزمایشتان در نیارد، خداوند فرموده: «همانا در این نشانه‌هاست و گرچه بودیم ما آزمایشگان»^۱.

ما به یک مصیبت کور تاریک گرفتار شده‌ایم. آن چنان که امیر مؤمنان(ع) فرمود: «و مبادا بزرگی کسی موجب شود که رنج اندک او را بزرگ شماری و فرودی رتبه مردی سبب شود، کوشش سترگ وی را خوار به حساب آری. و آنجا که کار بر تو گران شود و دشوار و حقیقت کارها نا آشکار، بخدا و رسولش بازآر، چه خدای تعالی مردمی را که دوستدار راهنمایی‌شان بوده گفته است: ای کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول و خداوندان امر خویش را فرمان برید پس اگر در چیزی با یکدیگر خصومت ورزید، آنرا به خدا و رسول بازگردانید.» و بازگرداندن به خدا،

گرفتن محکم کتاب او قرآنست و باز گرداندن به رسول، گرفتن سنت جامع اوست که پذیرفته همگانست^۱».

و نیز امیر مؤمنان(ع) فرمود: «مردم! آن که راه آشکار را ببیند به آب درآید و آن که بیراهه را پیش گیرد، در بیابان بی نشان افتد.^۲» و نیز فرمود: «مردم! بیم نکنید در راه راست، که شمار روندگان آن چنین اندک چراست که مردم بر سر خوانی فراهم آمده‌اند که سیری آن کوتاه است و زمان گرسنگی اش دراز^۳».

پس ای برادران مؤمن من و ای علمای طریق امیر مؤمنان! اگر بر این باورید که امروز در شمار ناتوانان هستید، بترسید از روزی که [ناتوانان، مستضعفان] به «آنان که گردنگشی می‌کردند گویند: ما پیرو شما بودیم. آیا اکنون می‌توانید ما را به کار آید و اندکی از عذاب خدا را از ما دفع کنید^۴» پس شما پیرو گردنکشان نباشید و بر حق پایدار باشید که خداوند فرمود: «البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده^۵».

آن زمان که ما به دستورات خدا عمل کردیم و برپایه آن کتابی و فتوای نگاشتیم و تمامی مان آنرا مهر کردیم اختلافی در سخن مان نداشتیم، ان شاء الله، هیچیک از رعیت، نسبت به آنچه خداوند و امیرمؤمنان(ع)

۱. نهج البلاغه نامه ۵۳.

۲. نهج البلاغه خطبه ۲۰۱.

۳. همان.

۴. ابراهیم / ۲۱.

۵. بقره / ۱۵۵.

درباره مصلحت حکومت، ملت، دین و دولت فرمود، با ما از در مخالفت در نخواهد آمد. اگر کسی بگوید که مردم، شما را نخواهند پذیرفت [همان را می‌گوییم که] خدا فرمود: «و آنگاه که گروهی از ایشان گفتند: چرا قومی را پند می‌دهید که خدا هلاکشان خواهد کرد و به عذابی دردناک مبتلا خواهد ساخت؟ گفتند: تاما را نزد پروردگارتان عذری باشد. و باشد که پرهیزگار شوند»^۱.

در کافی نیز آمده که امیر مؤمنان (ع) فرمود: «عالمی که به جز علمش عمل می‌کند همانند جاهل سرگشته‌ای است که از جهل خویش رهایی نیابد؛ بلکه بر این باورم که حجت بر او سخت‌تر، و حسرت بر چنین عالمی که از علم خویش جدا گشته بیش از آن جاهل سرگشته در جهلش می‌باشد و هر دوی آنان حیران و بی‌خاصیت‌اند. تردید نکنید که گرفتار شک خواهید شد و شک نکنید که کافر خواهید شد، نفس‌تان را رخصت ندهید که به سستی خواهد گرایید و درباره حق سستی نکنید که خسارت خواهید دید»^۲.

بر شما باد که از سستی در باره حق پرهیز کنید؛ بر شما باد که از سستی در باره حق پرهیز کنید؛ بر شما باد که از سستی در باره حق پرهیز کنید: «و برسید از فتنه‌ای که تنها ستمکاران‌تان را دربر نخواهد گرفت.» خداوند سبحان نیز فرمود: «الف، لام، را. کتابی است با آیاتی استوار و روشن از جانب حکیمی آگاه. که جز خدای یکتا را نپرستید و من

۱. اعراف / ۱۶۴.

۲. کافی ج ۱ ص ۴۵

از جانب او بیم دهنده شما و نیز مژده دهنده‌ای برای شما هستم. و نیز از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید تا شما را از رزقی نیکو - تا آنگاه که مقرر است - برخورداري دهد و هر شایسته انعامی را نعمت دهد. و اگر رویگردان شوید، بر شما از عذاب روز بزرگ بیمناکم^۱ و نیز فرمود: «و هر که کاری ناپسند کند یا به خود ستم روا دارد؛ آنگاه از خدا آمرزش خواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت^۲».

من از خداوند برای خود و شما و تمامی مردان و زنان با ایمان درخواست آمرزش دارم که او بخشنده مهربان است و همان را می‌گویم که پدرمان آدم گفت: «ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود^۳».

خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که دین خود را خالص برای خدا کرده‌اند و «آگاه باش که دین خالص از آن خداست^۴».

درود خدا بر ما و شما و بر تمامی کسانی که از زنان و مردان مسلمان و مؤمن متابعت هدایت کردند و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش.

۱. هود / ۳۱، ۳۲.

۲. نساء / ۱۱۰.

۳. اعراف / ۲۱.

۴. زمر / ۳.